

## بخش دهم: قائم مقام والا حضرت اشرف پهلوی در امور اجتماعی،

### اقتصادی و فرهنگی

در اواخر تابستان (۱۳۴۸ ش. / اوت ۱۹۶۹ م.) که تقریباً مدت نه ماه از دوران خانه‌نشینی من می‌گذشت و در رامسر اقامت داشتم، آقای وزیر دربار تلفن کردند و خواستند روز بعد به دفترشان بروم. در این ملاقات پس از احوالپرسی و تعارفات، اظهار داشتند که والا حضرت اشرف در طی حدود سی سال فعالیت‌های اجتماعی، سازمان‌های عظیمی را پایه‌گذاری و سرپرستی کرده‌اند که عبارتند از سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، سازمان زنان ایران، سازمان ملی پیکار با بیسوادی، کمیته ایرانی حقوق بشر و همچنین نوسازی دانشگاه جندی‌شاپور که ایشان سمت رئیس هیأت امنای این دانشگاه را دارند. حالا مدت زیادی است که والا حضرت برای انجام مأموریت‌های مختلف در خارج از ایران تشریف دارند و در نتیجه، سازمان‌های تحت نظر ایشان بی‌سرپرست مانده است لذا اعلیحضرت همایونی مقرر فرموده‌اند دفتری برای نظارت بر این امور تشکیل گردیده و شما به‌عنوان قائم‌مقام والا حضرت، سرپرستی این سازمانها را به‌عهده بگیرید و اضافه کردند که فردا بعد از ظهر در منزل منتظر تلفن باشید چون والا حضرت شخصاً دستورات لازم را به شما خواهند داد. از ایشان تشکر کردم و خداحافظی کردیم.

روز بعد، والا حضرت اشرف تلفن کردند و پس از احوالپرسی فرمودند می‌خواهم تمام سازمان‌هایی را که من درست کرده‌ام تحت نظر بگیرید و هر اقدامی که لازم است انجام دهید. محل کار شما دفتر خود من در سازمان شاهنشاهی است و اتومبیل من هم که آنجاست در اختیار شما خواهد بود. فرمان انتصاب خودتان را هم با نظر آقای علم آماده کنید و چند روز دیگر که من در راه رفتن به هندوستان هستم، و در فرودگاه مهرآباد توقف مختصری خواهم داشت، به داخل هواپیما بیایید که فرمان را امضا کنم؛ و خداحافظی فرمودند.

دو روز بعد، متن فرمان انتصاب تهیه و به‌تصویب اعلیحضرت رسید و به دست من رساندند و هنگامی که هواپیمای والا حضرت به فرودگاه رسید، من را به داخل هواپیما احضار کردند و پس از امضای فرمان، قرار شد ظرف مدت یک ماه کلیه سازمانهای تحت نظر ایشان را بازدید کامل کرده و پس از یک ماه برای گزارش و اظهار نظر، به پاریس بروم.

مهمترین سازمان تحت سرپرستی والا حضرت اشرف، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بود. این سازمان پس از پایان جنگ بین الملل دوم و خارج شدن نیروهای متفقین از کشور که فقر و مسکنت، بیکاری و گرسنگی تمام شهرها و بخصوص پایتخت مملکت را فرا گرفته و خیابانهای تهران پر از مردم فقیر و گرسنه و اطفال ولگرد بود. به دستور پادشاه جوان محمدرضا شاه تأسیس یافته بود و مأموریت داشت با کمک دولت و مردم نیکوکار، اقدامی برای غذا رساندن به مردم گرسنه و کمک و جمع‌آوری اطفال بی‌سرپرست و آموزش آنها بنماید. ریاست عالییه سازمان با پادشاه و سرپرستی و نظارت آن به عهده والا حضرت اشرف خواهر توأمان معظم‌له واگذار شده بود. هیأت مدیره سازمان از رئیس مجلس شورای ملی و عده‌ای از وزرا و رجال کشور تشکیل می‌شد که بعداً پس از به وجود آمدن مجلس سنا، رئیس این مجلس نیز به عضویت آن درآمد.

رئیس بانک ملی ایران عضو هیأت مدیره و سمت خزانه‌داری سازمان را داشت و حسابرسی امور مالی نیز تحت نظر دیوان محاسبات وزارت دارائی انجام می‌گرفت. سمت مدیریت عامل نیز به عهده آقای دکتر جواد آشتیانی که از رجال خوشنام و سرشناس و پزشکی عالیقدر بود، واگذار گردیده بود.

هیأت مدیره و مدیر عامل هر چند یک بار به حضور پادشاه شرفیاب می‌شدند و گزارش پیشرفت کارهای انجام‌شده را به عرض می‌رساندند. این رویه تا سال ۱۳۵۷ ش. ۱۹۷۸ م. که انقلاب اسلامی پیش آمد یعنی طی دورانی متجاوز از سی سال ادامه داشت و آخرین شرفیابی در ششم اردیبهشت که روز تأسیس سازمان بود، انجام گرفت.

فعالیت‌های سازمان در ابتدا با برقراری مراکزی برای پخش غذای گرم در جنوب شهر تهران و همچنین محل ثابتی برای ایجاد سالن‌های غذاخوری و خوابگاه و کارگاههای آموزشی و حرفه‌ای از قبیل لوله‌کشی، نجاری، آهنگری و غیره جهت اطفال فقیر و بی‌سرپرست شروع شده بود و هزینه این عملیات از محل دارایی شخص پادشاه تأمین می‌شد.

فعالیت‌های این سازمان به تدریج گسترش یافته و در قسمت امور درمانی با تأسیس یک درمانگاه رایگان در تهران و سی درمانگاه در روستاهای دور دست آغاز شده بود و نظر به این که در آن زمان پزشکان مجرب ایرانی حاضر نبودند به نقاط دور افتاده بروند بنابراین تعداد سی نفر پزشک اتریشی که به علت خرابیهای جنگ و فقر اقتصادی اروپا جویای کار بودند توسط شادروان دکتر آشتیانی استخدام شده و در درمانگاههای سازمان به کار درمان روستائیان پرداخته

بودند. تعداد این نوع درمانگاهها بعداً به دویست و پنجاه رسیده بود که هر سال بیش از پنج میلیون بار به آنها مراجعه می‌شد. روستائینی که وضع مالی مناسبی داشتند فقط پنج ریال برای ورود و درمان می‌پرداختند و برای کسانی که استطاعت مالی نداشتند رایگان بود. ده عدد از این درمانگاهها نیز دارای چند تخت بیمارستانی بودند که می‌توانستند بیماران را بستری کنند. در تهران یک بیمارستان مجهز یکصد تختخوابی به نام رضا پهلوی در تجریش ایجاد شده بود که به‌طور رایگان در اختیار مراجعه‌کنندگان قرار داشت و در شهر قم نیز از طرف یکی از نیکوکاران به نام نکوئی، ساختمانی جهت تأسیس یک بیمارستان در اختیار سازمان گذاشته شده بود که به‌طور کامل از نظر وسائل بیمارستانی و کادر فنی تجهیز گردیده و تنها بیمارستان مجهز شهر قم بود.

اولین درمانگاه مربوط به معالجه کچلی با برق در ایران توسط سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دائر شده و بطور رایگان بیماران را درمان کرده بود و همچنین طرح مبارزه با تراخم در شهر دزفول که به‌علت مبتلا بودن اکثریت ساکنین شهر به این بیماری وحشتناک، شهر کوران نامیده می‌شد، با همکاری بنیاد خاور نزدیک آمریکا به مرحله اجرا درآمده بود.

همزمان با گسترش فعالیت‌های بهداشتی و درمانی، یک آموزشگاه عالی پرستاری نیز به نام اشرف پهلوی تأسیس گردیده بود که هر ساله پنجاه پرستار با مهارت درجه بالا از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدند و در بیمارستانهای کشور خدمت می‌کردند. تحصیل در این آموزشگاه که به‌طور شبانه‌روزی اداره می‌شد، رایگان بود و فقط فارغ‌التحصیلان تعهد می‌کردند که پس از پایان دوره تحصیل، معادل سالهایی که آموزش دیده بودند طبق نظر سازمان در ایران خدمت کنند. در سال ۱۳۴۶ ش. ۱۹۶۷ م. اغلب پرستارانی که در بیمارستانهای کشور کادر پرستاری را اداره می‌کردند فارغ‌التحصیل این آموزشگاه بودند.

علاوه بر این اقدامات که درباره بهداشت و درمان صورت گرفته بود، اولین کارخانه داروسازی در ایران توسط سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تأسیس شده بود که «بنگاه داروپخش» نامیده می‌شد. این مؤسسه که به‌وسیله یکی از متخصصین طراز اول داروسازی به نام دکتر نادر شرقی اداره می‌شد، به‌صورت مهمترین کارخانه تولید دارو در ایران درآمده و با عقد قرارداد با بزرگترین کارخانه‌های داروسازی سویس و انگلستان از جمله کمپانی «روش» و کمپانی «گلاسکو» قسمت مهمی از نیازهای دارویی کشور را تأمین می‌کرد.

در قسمت امور آموزشی نیز کارگاههای حرفه‌ای که در سالهای اولیه تأسیس و با وسایل ابتدایی شروع به کار کرده بودند، تکمیل شده و با همکاری دولت اتریش به وسایل مدرن مجهز شده بود و شاگردانی که در این کارگاه تعلیم داده می‌شدند به‌فوریت در بازار کار جذب شده و با دستمزدهای سطح بالا مشغول کار می‌شدند. علاوه بر این، یک آموزشگاه حرفه‌ای نیز در اصفهان با ظرفیت یکهزار کارآموز با همکاری دولت اتریش در دست ساختمان بود.

در قسمت امور آموزشی، طرح بسیار مهم اصلاح و بهبود چاپ کتابهای درسی و تأمین کتابهای رایگان برای دانش‌آموزان چهار کلاس اول دبستان مورد توجه سازمان قرار گرفته بود و به‌همین جهت با همکاری سازمان انتشاراتی فرانکلین که یک مؤسسه غیر انتفاعی آمریکایی است، مجهزترین و بهترین چاپخانه خاورمیانه به‌نام چاپخانه افسست در تهران دایر گردیده بود و کلیه کتابهای مورد نیاز مدارس کشور با کمک و همکاری وزارت آموزش و پرورش در این چاپخانه تهیه گردیده و به‌طور رایگان در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گرفت.

هزینه اجرای کل این برنامه نیز از محل درآمد فروش بلیت‌های بخت‌آزمایی، سهمی از نیم درصد عوارض گمرکی که بر طبق قانون برقرار شده بود و همچنین درآمدهای مستقیم سازمان از عملیات بنگاه داروپخش و شرکت افسست و کمکهای متفرقه مردم تأمین می‌گردید.

این بود شمه‌ای از فعالیت‌های سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که تحت مدیریت عامل آقای دکتر جواد آشتیانی وزیر سابق بهداری و معاون ایشان آقای دکتر نصرت‌الله کاسمی وزیر سابق مشاور اداره می‌شد.

دومین تشکیلات مهمی که تحت سرپرستی والا حضرت اشرف قرار داشت، سازمان پیکار با بیسوادی بود که ریاست عالی آن با پادشاه بود و هیأت مدیره آن از نخست وزیر، رؤسای مجلسین، وزیر فرهنگ و عده دیگری از وزرا و رجال کشور تشکیل می‌گردید. مدیریت عامل این دستگاه در آن زمان به‌عهده آقای دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر سابق فرهنگ که یکی از شریفترین و برجسته‌ترین رجال فرهنگی ایران بود، قرار داشت. هدف از تشکیل این سازمان باسواد کردن بزرگسالانی بود که فرصت سوادآموزی به‌دست نیاورده و اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. گفته می‌شد از ابتدای تأسیس سازمان، تعداد یک میلیون نفر در کلاسهای سوادآموزی این سازمان آموزش دیده‌اند. سومین سازمانی که تحت نظر والا حضرت اشرف قرار داشت سازمان زنان ایران بود که در حدود چهار سال قبل توسط ایشان تشکیل یافته بود و ریاست عالی آن را شخصاً به‌عهده داشتند. این سازمان که دارای یک شورای عالی با عضویت

ده تن از بانوان تحصیلکرده و سرشناس بود، توسط خانم حشمت یوسفی به عنوان مدیر عامل اداره می شد و فعالیتهای آن بیشتر مربوط به سر و سامان دادن گروههای مختلف بانوان بود که تحت نامها و عناوین مختلف در سراسر کشور فعالیت داشتند. بودجه محدود این سازمان نیز از طریق کمکهای غیر منظم سازمانهای مختلف مملکتی تأمین می شد و رویهمرفته هنوز در تشکیلات مملکتی جا نیفتاده بود و مراحل اولیه را می پیمود.

در کنار این سازمان یک گروه کوچک به نام «گروه مطالعاتی» نیز قرار داشت که تحت نظر خانم شیرین مهدوی و پنج نفر از بانوان تحصیلکرده که همگی فعال و در امور زنان صاحب نظر بودند، اداره می شد. این گروه خود را وابسته به والا حضرت اشرف می دانست و به طور مستقل فعالیت می کرد.

چهارمین تشکیلاتی که تحت نظر والا حضرت اشرف قرار داشت کمیته ایرانی حقوق بشر بود که توسط آقای دکتر منوچهر گنجی که خود از بنیانگذاران این کمیته بود، اداره می شد.

این کمیته نیز فعالیتهای محدودی داشت که به علت نبودن والا حضرت در تهران و نداشتن یک پشتیبان قوی سیاسی و همچنین مشغولیات تمام وقت آقای دکتر گنجی در سمت ریاست دانشکده حقوق دانشگاه تهران، موفقیت زیادی نداشته و سازمانهای دولتی و بخصوص دستگاههای امنیتی که طرف مقابل این کمیته بودند آن را جلدی نمی گرفتند.

پنجمین تشکیلاتی که والا حضرت اشرف تحت عنوان رئیس هیأت امنابر آن نظارت داشتند دانشگاه جندی شاپور در اهواز بود. این دانشگاه که فقط از لحاظ نام اهمیت داشت یکی از مؤسسات عالی آموزشی بود که به علت نداشتن اعتبارات کافی و دور بودن از تهران با انواع و اقسام مسائل دانشگاهی و آموزشی مواجه بود از جمله نداشتن کادر آموزشی مجهز، نداشتن امکانات مسکن استادان در محل، کافی نبودن کادر اداری، نداشتن کتابخانه مورد نیاز، نداشتن لابراتوارهای لازم و بطور کلی وسائلی که برای گرداندن یک دانشگاه مورد نیاز است.

مسئولیت این دانشگاه به عهده آقای دکتر داود کاظمی پزشک عالیقدر بود و هنگامی که من در استانداری خوزستان بودم ایشان برای رفع بعضی مشکلات و بیشتر برای درد دل به دفتر من می آمد و به حالت تضرع اظهار می داشت که در تهران کسی به حرف من گوش نمی دهد و پیشنهاد می کرد شما ریاست دانشگاه را قبول کنید و من زیر دست شما کار می کنم شاید حرف شما را بشنوند و فکری به حال این دانشگاه بکنند.

به هر حال، این بود بطور خلاصه وضع سازمانهایی که در حوزه مأموریت جدید من قرار داشت.

این سازمانها هر کدام تحت اداره مدیرانی بود که از رجال سرشناس و خوشنام بوده و مقامات مهم مملکتی از قبیل وکالت مجلس شورای ملی، سناتوری و وزارت را طی کرده بودند و در کار خود تجارب بسیاری داشتند. مانند آقایان دکتر جواد آشتیانی، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر کاسمی و آقای دکتر منوچهر گنجی رئیس دانشکده حقوق دانشگاه تهران. بنابراین، مسؤولیت و وظیفه من مربوط به برقراری یک نوع همکاری بین این سازمانها و در پاره‌ای موارد رفع مشکلات آنها با دستگاههای دولتی بود زیرا به استثنای آقای دکتر گنجی که از طبقه مدیران جوان بوده و با مقامات بالای دولتی آشنایی و همکاری داشت، سایر آقایان به علت داشتن سن بالا و سوابق کاری گذشته، آنطور که باید و شاید با وزرا و مدیران جوان آشنایی نداشتند و بنابراین کارهایی را که در ارتباط با دستگاههای دولتی پیش می‌آمد به کارمندان خود احاله می‌دادند که آنها راهی به مقامات بالای وزارتخانه‌ها نداشتند. در زمانی که والا حضرت اشرف در تهران بودند و سرپرستی این دستگاهها را به عهده داشتند و مسائل مربوطه را مستقیماً به نخست‌وزیر یا وزرای مربوطه ارجاع می‌کردند مشکلی پیش نمی‌آمد ولی در غیبت طولانی ایشان از تهران، حل مسائل مربوط به تأمین اعتبارات و یا اجازه‌های دولتی با کندی زیاد پیش می‌رفت.

با آمدن من که با اغلب آقایان وزرا روابط دوستی و همکاری و سوابق طولانی داشتم، این مشکل برطرف شد و در حقیقت کار من، گره‌گشایی برای این سازمانها بود و برقراری ارتباط با دستگاههای دولتی.

در این زمان فقط سازمان زنان ایران بود که تشکیلات و بودجه منظمی نداشت و در حقیقت مراحل اولیه تشکیل یک سازمان گسترده مملکتی را می‌پیمود و بنابراین قسمت مهمی از وقت من صرف رفع مسائل اداری و حقوقی این سازمان می‌شد. به عنوان مثال، خانمهای عضو شورای عالی این سازمان، شکایت داشتند که هر چند موضوع برابری بانوان با آقایان و رفع تبعیض از آنها جزء برنامه‌های انقلاب سفید منظور شده و در موارد متعدد پادشاه مملکت در این باره تأکید فرموده‌اند معذک و وجود قوانین فعلی مملکت مانع بزرگی برای اجرای چنین اصلی است و تا زمانی که این قوانین اصلاح نشود نباید انتظار داشت که تغییر فاحشی در وضع حقوقی و

اجتماعی بانوان به عمل آید زیرا ملاک عمل دادگاههای کشور قوانینی است که در آنها حقوق مساوی با مردان برای طبقه بانوان پیش‌بینی نشده است.

برای رفع این مشکل با اجازه والا حضرت اشرف، از آقای اشرف احمدی عضو دیوان عالی کشور که در دولت آقای دکتر اقبال سمت وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست‌وزیر را داشتند، تقاضا کردم کمیسیونی با شرکت تعدادی از قضات دادگستری و حقوقدانان برجسته کشور تشکیل داده و مواردی را که در قوانین مختلف در مورد این عدم تساوی حقوق بانوان وجود دارد تعیین نموده و راه‌حلهایی برای رفع تبعیض پیشنهاد نمایند. ایشان نیز که حقیقتاً یکی از شریفترین رجال کشور بودند این تقاضا را قبول کردند و چندین تن از قضات با سابقه دادگستری و حقوقدانان سرشناس را انتخاب کردند و اولین جلسه آن با حضور چند تن از بانوان شورای عالی سازمان زنان در دفتر من تشکیل گردید و ترتیبی داده شد که وسایل کار آنها از هر جهت فراهم شود.

حدود یکی دو هفته بعد، آقای علم وزیر دربار تلفن کردند و از من خواستند که فوراً به دفترشان بروم. به محض این که مرا دیدند پیش از معارفه، گفتند شما در دفترتان مشغول تشکیل چه جلساتی هستید که خبر آن باعث عصبانیت و ناراحتی اعلیحضرت شده و به من امر فرموده‌اند رسیدگی کنم و شما را تحویل دادگاه نظامی بدهم. سؤال کردم منظورتان چه نوع جلساتی است؟ گفتند کسانی گزارش داده‌اند که شما جلساتی را با عده‌ای از قضات دادگستری تشکیل داده‌اید و مشغول توطئه‌ای هستید که بنیان مملکت را زیر و رو کنید.

به شنیدن این حرف، متوجه شدم منظور چیست. برایشان توضیح دادم که جریان از چه قرار است و در حقیقت در اجرای یکی از اصولی است که اعلیحضرت اعلام فرموده‌اند و شخصی هم که آن را اداره می‌کند آقای اشرف احمدی است که مورد عنایت شاهنشاه می‌باشد. با شنیدن توضیحات من، آقای علم خیالشان راحت شد و گفتند حالا متوجه شدم و باید حتماً کار یکی از این آخوندها باشد که چنین گزارشی داده است. نگران نباشید و کار خودتان را بکنید.

به هر حال، پس از چند ماهی والا حضرت اشرف به تهران آمدند و بیشتر کارهای سازمان زنان را شخصاً سرپرستی می‌کردند و علاقمند بودند که سازمانهای تحت نظارت ایشان فعالیتهای بیشتری داشته باشد و مدیران جدید با انرژی بیشتر کارهای این مؤسسات بزرگ مملکتی را به دست گیرند.

اولین سازمان مورد نظر ایشان سازمان زنان ایران بود که می‌خواستند یک بانوی جوان تحصیلکرده و علاقمند، مدیریت آن را عهده‌دار شود و از من خواستند نامزدهایی را حضورشان معرفی کنم.

در اجرای این دستور، با همکاری دانشگاه ملی پرونده کلیه بانوانی که در این دانشگاه در رشته‌های امور اجتماعی و جامعه‌شناسی مقام استادی داشته و تدریس می‌کردند، در اختیار من گذاشته شد که حدود ده نفر از بین آنها انتخاب شدند و مشخصاتشان به صورت جدولی تهیه گردید. در بین این بانوان، خانم دکتر سیمین رجالی از لحاظ ضوابطی که مورد نظر بود بالاترین امتیاز را داشت ولی چون بانوان دیگری هم بودند که همگی از افراد تحصیلکرده و از هر جهت شایسته به نظر می‌رسیدند، پس از ملاحظه گزارشی که در این باره تهیه شده بود والا حضرت اشرف تصمیم گرفتند که سه نفر از آنان را شخصاً ببینند و پس از این دیدارها، خانم دکتر رجالی را انتخاب کردند. خانم دکتر رجالی هم پس از انتصاب، خانم مهناز افخمی را که بانویی از هر جهت شایسته و مورد توجه بانوان جوان بود به سمت مسؤول امور جوانان سازمان زنان انتخاب کردند. البته در این باره احتیاج به توضیح بیشتری نیست زیرا پس از دو سال، خانم مهناز افخمی سمت مدیریت عامل سازمان زنان ایران را عهده‌دار شد و اولین بانویی بود که در ایران به مقام وزارت در امور زنان رسید و در حال حاضر از بانوان فعال و سرشناسی است که شهرت جهانی داشته و در تمام سازمانهایی که در دنیا فعالیتهای اجتماعی مربوط به زنان و کودکان را اداره می‌کنند مقام شامخی دارند و باعث افتخار بانوان ایرانی می‌باشند.

آقای دکتر خانلری که فعالیت اصلی و علمی ایشان در بنیاد فرهنگ ایران بود، تقاضا کردند که از کار سازمان پیکار با بیسوادی معاف شوند و به همین جهت والا حضرت اشرف از آقای مهندس اصفیا خواستند که این مسؤولیت را به عهده بگیرند. آقای دکتر گنجی نیز که ریاست دانشکده حقوق را داشتند ترجیح دادند به علت مسؤولیت بزرگی که در دانشکده حقوق داشتند از مسؤولیت کمیته ایرانی حقوق بشر کنار بروند. بنابراین آقای دکتر علینقی عالیخانی وزیر سابق اقتصاد به جای ایشان انتخاب گردید و بدین ترتیب مدیران جدید با انرژی و حرارت بیشتری مسؤولیت این دستگاهها را عهده‌دار شدند و وظیفه من نیز کماکان برقراری هماهنگی بین این مؤسسات و گره‌گشایی مسائلی بود که پیش می‌آمد.

پس از چندی آقای دکتر جواد آشتیانی که بیش از سی سال در سمت مدیریت عامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی انجام وظیفه کرده بود و به سن بالای نود سالگی رسیده بود اظهار



تمایل کرد که از این خدمت معاف شود و تقاضای او مورد قبول قرار گرفت و با احترام و تجلیل فراوان از کار کنار رفت و به اخذ نشان درجه اول همایون مفتخر شد و مقرر گردید که مادام‌العمر از مزایای حقوقی خود برخوردار باشد.

پس از کنار رفتن ایشان، والا حضرت اشرف در نظر داشتند آقای مجید رهنما به سمت مدیر عامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی انتخاب گردد ولی ایشان به علت این که بیشتر به کارهای تحقیقاتی و مطالعات علمی علاقمند بوده و از امور اداری مؤسسات گریزان می‌باشند از قبول این سمت سر باز زد و به همین جهت والا حضرت اشرف از من خواستند که به طور موقت مسئولیت اداره این سازمان را که در هر حال به حوزه کاری من مربوط می‌شد، به عهده بگیرم. در ابتدای کار به آقای مهندس رزم‌آرا معاون سابق وزارت صنایع و معادن پیشنهاد کردم سمت معاونت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را عهده‌دار شده و برنامه‌های آموزشی این سازمان را سرپرستی نمایند. زیرا به نظر می‌آمد با پیشرفتهای کشور در تمام شئون مملکتی و بخصوص توسعه صنایع، موضوع آموزش حرفه‌ای و آماده شدن جوانان کشور برای اداره صنایع مورد لزوم از احتیاجات اولیه خواهد بود و آقای مهندس رزم‌آرا با سوابق تحصیلاتی در امور فنی و تجاری که در وزارت صنایع داشتند، بیش از هر کس به نیازهای صنعتی کشور آشنا بودند. ایشان نیز پیشنهاد مرا قبول کردند و کلیه امور مربوط به آموزش حرفه‌ای و بنگاه داروپخش و شرکت افست و برنامه‌ریزی‌های مربوط به آینده را تحت نظر گرفتند که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

در قسمت امور درمانی، والا حضرت اشرف از من خواستند که با آقای دکتر محسن ضیائی رئیس دانشگاه مشهد که از کار کناره‌گیری کرده بودند ملاقات کرده و به ایشان پیشنهاد کنم سمت معاونت امور درمانی سازمان را عهده‌دار شده و با دید جدیدی که متناسب با شرایط موجود کشور باشد فعالیت‌های بهداشتی و درمانی را سرپرستی نمایند.

ملاقات با این شخصیت دوست‌داشتنی که چه از لحاظ تحصیلات و سوابق علمی و تجربی و چه از جهت فلسفه مربوط به امور بهداشتی و درمانی فردی ممتاز بود برای من لحظه‌ای فراموش‌نشدنی است و وقتی برایشان تشریح کردم که در این سمت با چه امکاناتی می‌تواند در سیاست آینده کشور در امور بهداشت و درمان مؤثر بوده و خدمتی انجام دهند، این مسئولیت را قبول کردند و فقط خواستند ترتیبی داده شود که آقای دکتر پرویز قائم‌مقامی دوست و همکار ایشان نیز به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی منتقل گردند که البته ترتیب این کار داده شد.

آقای دکتر ضیایی مدت چند ماه کلیه فعالیتهای بهداشتی و درمانی سازمان را تحت نظر گرفته و مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که در شرایط موجود مملکت، باید نحوه برخورد سازمان با مسائل بهداشت و درمان به کلی تغییر پیدا کند زیرا مسائلی که در سی سال پیش در کشور وجود داشته در حال حاضر به صورت دیگری درآمده و رفع نیازهای فعلی با روشهای گذشته امکان پذیر نخواهد بود زیرا در سی سال قبل مردم اغلب دهات و شهرهای کوچک هر وقت ناخوش می شدند به دعانویس و جن گیر و عطار محله و یا بزرگترهایی که در خانواده ها بودند مراجعه می کردند و داروهایی هم که در دسترس بود از مقداری گیاه جوشانده تجاوز نمی کرد. بنابراین در چنان شرایطی تأسیس یک درمانگاه و حضور یک پزشک و یا حتی فردی که تا اندازه ای از امور درمانی سررشته داشته باشد از بزرگترین تحولات آن منطقه بود و هنگامی که سازمان شاهنشاهی درمانگاهی را در یک روستای دورافتاده که در شعاع صد کیلومتری آن هیچ مؤسسه دولتی که خدماتی را ارائه کند وجود نداشت، ایجاد می کرد و یک دکتر اتریشی با داروهای مدرن که به طور مجانی در اختیار بیماران قرار می گرفت، در آنجا مشغول کار می شد و به مردم کمک می رساند، بزرگترین واقعه ای بود که در آن منطقه اتفاق می افتاد. بنابراین، ایجاد دویست و پنجاه درمانگاه از این نوع، در سراسر کشور از خدماتی است که نباید هیچگاه فراموش شود. ولی در حال حاضر با پیشرفتهای کشور و ازدیاد جمعیت و ایجاد شبکه راههای روستایی در سراسر مملکت، وضع به کلی تغییر کرده و متناسب با این تغییر وضع باید در تأمین خدمات درمانی نیز تجدید نظر کرد.

ایشان عقیده داشتند که اولاً در علم پزشکی تغییرات عمده ای پیش آمده که دیگر نباید از یک پزشک انتظار داشت که در تمام رشته های علم پزشکی تخصص داشته باشد زیرا دامنه کشفیات جدید این رشته به حدی است که اگر انسان چند صد سال هم عمر داشته باشد نخواهد توانست در تمام رشته های علم پزشکی تبحر پیدا کند. بنابراین امروزه روال کار بر این است که تمام پزشکان پس از گذراندن دوره عمومی علم پزشکی، در رشته های مختلف تخصص پیدا کرده و تمام فعالیت خود را در آن قسمت متمرکز می کنند و به معالجه بیماران می پردازند.

به این صورت موضوع تأسیس یک درمانگاه در یک نقطه دورافتاده و اعزام یک پزشک به آن محل برای درمان تمام بیماران موضوعی است که باید درباره آن تجدید نظر شده و راه حل های جدیدی جستجو شود. دوم این که در حال حاضر با پیشرفت علم پزشکی و اختراع وسایل جدید برای درمانهای ساده اولیه، شرایطی فراهم شده که می توان به افرادی که از لحاظ جسمی

سالم بوده و فقط به اندازه کلاس ششم ابتدایی سواد داشته باشند در مدت حد اکثر شش ماه آموزشهایی داد که بتوانند بیماریهای ساده را که اغلب روستائیان به آن مبتلا هستند تشخیص داده و با داروهای محدودی که در اختیار آنها گذاشته خواهد شد مداوا نمایند. بنابراین اگر ما بتوانیم درمانگاههای فعلی سازمان را با اضافه کردن یکی دو تخت در هر درمانگاه و گذاشتن تعدادی وسایل تشخیص و عکسبرداری ساده مجهز کنیم و یک وسیله حمل بیمار به نزدیکترین مرکز پزشکی در اختیار رئیس درمانگاه قرار دهیم بازه این تأسیسات به چند برابر افزایش خواهد یافت. البته موفقیت در این کار مشروط بر این است که در ابتدا طرحی برای آموزش افراد جهت فرا گرفتن تعلیمات برای درمانهای اولیه تهیه کرده و مجوزهای لازم را نیز از مقامات وزارت بهداشت کسب کنیم و پس از مطالعه کامل، وسایلی را که برای تکمیل و تجهیز یک درمانگاه مورد نیاز است تهیه کرده و به صورت نمونه در یکی از درمانگاههای سازمان به مرحله اجرا بگذاریم تا پس از رفع نقائصی که مسلماً در حین اجرای کار نمایان خواهد شد، نسبت به ادامه طرح در سایر نقاط اقدام کنیم.

آقای دکتر ضیائی در دنباله این بحث ادامه دادند که در حال حاضر بزرگترین واحد درمانی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، بیمارستان رضا پهلوی در تجریش است که با داشتن یکصد تختخواب، بزرگترین و مفیدترین مؤسسه درمانی در شمال تهران محسوب می شود و خدمات این بیمارستان به کلیه مردمی که در تمام این منطقه ساکن هستند، غیر قابل انکار می باشد و باید ادامه پیدا کند ولی در عین حال باید توجه داشت که امروزه در دنیا علم پزشکی روزانه در حال تحول است و بیمارستانهایی که فقط جنبه درمان داشته باشند به تدریج اهمیت خود را از دست می دهند زیرا پزشکان متبحر و کارآموده برای این که در رشته و حرفه خود از قافله پیشرفت های علمی عقب نمانند به بیمارستانهای بزرگی که وابسته به مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی در علم پزشکی باشند روی می آورند و در ارتباط با دانشجویان پزشکی و تدریس، سطح تبحر علمی خود را بالا می برند. بنابراین می توان پیش بینی کرد که هرگاه تغییرات اساسی در تشکیلات و نحوه کار بیمارستان رضا پهلوی داده نشود این مؤسسه به یک بیمارستان درجه سه محلی تبدیل خواهد شد و سازمان نخواهد توانست از خدمات پزشکان سطح بالا بهره مند شود.

پیشنهاد ایشان این بود که باید طرحی که همه جنبه های کار را در بر گیرد تهیه شده و به مرحله اجرا درآید. اصولی که مورد نظر ایشان بود، عبارت بودند از توسعه بیمارستان رضا

پهلوی و تبدیل آن به یک مرکز پزشکی آموزشی با پانصد تختخواب که با مؤسسات پزشکی بزرگ دنیا در ارتباط بوده و از طریق همکاریهای علمی و آموزشی و تبادل پزشکان و کارآموزان بین مرکز پزشکی رضا پهلوی و آن مؤسسات، سطح علمی و درمانی این مرکز ترقی پیدا کند. برای برقراری این ارتباط، دانشگاه جانز هاپکینز در بالتیمور که یکی از معروفترین مؤسسات پزشکی در آمریکا و در سطح جهانی می باشد و خود ایشان تحصیلات پزشکی را در آنجا انجام داده بودند، مورد نظر ایشان بود و عقیده داشتند که وجود چنین مرکزی خواهد توانست نه تنها به بالا بردن سطح علمی پزشکی در ایران کمک نماید بلکه علاوه بر رفع احتیاجات درمانی شمال شهر تهران، در مورد آموزش جوانانی که باید برای تأمین خدمات درمانی تربیت شده و به روستاها بروند نیز سهم عمده ای خواهد داشت.

در اولین فرصت نظریات آقای دکتر ضیائی را به عرض والا حضرت اشرف رساندم و تماماً مورد تأیید و تصویب قرار گرفت و به من مأموریت دادند که در چارچوب مقررات سازمان و تأمین اعتبارات لازم از محل امکانات مالی سازمان شاهنشاهی و همچنین گرفتن کمک از سازمان برنامه برای ایجاد تأسیسات جدید هر اقدامی را که لازم باشد انجام دهم.

به دنبال این تصمیم، برنامه اجرایی کار با نظر آقای دکتر ضیائی و دکتر قائم مقامی بررسی شد و آماده گردید. در این موقع آقای مجید رهنما وزیر سابق علوم که طرحهای آموزشی در ارتباط با یونسکو را دنبال می کردند علاقمند شدند که موضوع آموزش جوانان در یک دوره کوتاه برای فرا گرفتن امور درمانی را تحت نظر گرفته و با سازمان شاهنشاهی همکاری نمایند. این دوره که به نام «آموزش به ورزشان» نامیده شد، با حضور شخصیتی مانند آقای مجید رهنما، به صورت فعلیتی درآمد که مورد توجه مقامات عالیه مملکت و سازمان یونسکو قرار گرفت و به عنوان یک طرح مهم مملکتی مطرح شد.

برنامه آموزشی این بهورزان تحت نظر آقای دکتر ضیائی و همکارانشان تهیه گردید و آقای مجید رهنما برای این که این افراد در محیط و شرایطی که بعداً انجام وظیفه خواهند کرد تربیت شوند، محلی را در لرستان که «الشر» نامیده می شد، انتخاب کردند و فعالیت خود را در آنجا شروع نمودند و برای این که مأمورین محلی دولتی در انجام کارها سنگ اندازی و موش کشی نکنند ترتیبی دادند که از طرف وزارت کشور حکمی تحت عنوان بخشدار الشر برای ایشان صادر شد.

نحوه اجرای این برنامه برای کارشناسان یونسکو و سایر متخصصین خارجی که از آن بازدید می‌کردند به قدری جالب بود که می‌خواستند نظیر آن را در سایر کشورهای در حال توسعه به مرحله اجرا بگذارند و این تقاضاها به حدی بود که باعث شد فیلمی از جزئیات اجرای آن تهیه شده و در شصت کپی در اختیار سازمان یونسکو گذاشته شود.

همزمان با این کار، آقای دکتر ضیائی و دکتر قائم‌مقامی تجهیز کامل بیمارستان رضا پهلوی و بهبود وضع این بیمارستان را در سرلوحه کار خودشان قرار دادند و در ظرف مدت زمان کوتاهی با خرید وسایل جدید و انتخاب پزشکان مجرب و همچنین اصلاح روش‌های قبول و مداوای مراجعین، این بیمارستان را به سطحی رساندند که از آن به صورت یکی از بیمارستانهای درجه اول تهران نام برده می‌شد. سپس با برقراری ارتباط با دانشگاه جانز هاپکینز و مذاکره با مقامات بالای این دانشگاه ترتیبی دادند که رئیس دانشکده پزشکی آن مؤسسه به دعوت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی به ایران آمد و مدت چند روز با وضع بیمارستان رضا پهلوی و برنامه‌های بهداشتی و درمانی سازمان آشنا شد و در پایان این مسافرت حاضر شدند قراردادی برای همکاری در امور پزشکی و تبادل پزشکان و کارآموزان با سازمان شاهنشاهی امضا نمایند. بر اساس این قرارداد، موافقت شد که هر ساله طبق یک برنامه منظم، پزشکانی از دانشگاه جانز هاپکینز برای درمان و تدریس به بیمارستان رضا پهلوی بیایند و از طرف سازمان نیز تعداد ده پزشک برای آشنا شدن با پیشرفت‌های جدید علم پزشکی و کارآموزی به آنجا اعزام گردند. به دنبال امضای این قرارداد، گروه اول پزشکان از طرف آقای دکتر ضیائی انتخاب و به آمریکا اعزام شد و از آن دانشگاه نیز تعدادی پزشکان به ایران اعزام گردیدند و به این ترتیب همکاری نزدیکی بین بیمارستان رضا پهلوی و دانشگاه جانز هاپکینز برقرار گردید.

موضوع توسعه و تجهیز یک درمانگاه نمونه نیز از طرف آقای دکتر قائم‌مقامی دنبال شد و اولین درمانگاه نمونه در منطقه اهواز برای رسیدگی به امور بیماران با روش جدید آماده به کار گردید و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. درباره طرح گسترش بیمارستان رضا پهلوی و تبدیل آن به یک بیمارستان پانصد تختخواهی که به صورت یک مرکز پزشکی و تحقیقاتی درآید نیز موضوع دنبال شد و پس از این که لزوم ایجاد چنین مؤسسه‌ای مورد قبول سازمان برنامه قرار گرفت با کمک آقای مهندس اصفیا طرح اجرای آن در برنامه‌های عمرانی کشور منظور گردید و به سازمان شاهنشاهی ابلاغ شد و تحت نظر آقای مهندس محسن فروغی نقشه‌های ساختمان این مرکز پزشکی تهیه گردید و چون محوطه بیمارستان رضا پهلوی کافی برای اجرای طرح

جدید نبود قرار شد به مقدار کافی اراضی اطراف بیمارستان که در آن خانه‌های مسکونی وجود داشت خریداری شود. لذا به پیشنهاد من و موافقت والاحضرت اشرف مقرر شد هرگاه بهای املاکی که طبق مقررات سازمان برنامه و بر اساس ارزیابی کارشناسان رسمی تعیین می‌شود مورد رضایت صاحبان منازل نباشد، مابه‌التفاوت قیمت ارزیابی و قیمتی که مالکین تقاضا می‌کنند از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی پرداخت گردیده و رضایت مالکین به‌طور کامل جلب شود و با میل و رغبت این نقل و انتقال انجام پذیرد. اجرای این تصمیم نیز به آقای دکتر شاپور شفائی معاون امور اداری سازمان محول شد و ترتیبی اتخاذ گردید که حتی یک مورد شکایت پیدا نشد.

آقای دکتر ضیائی پس از چندی تصمیم گرفتند برای اقامت دائم به آمریکا بروند. بنابراین کارهای ایشان به آقای دکتر قائم‌مقامی تفویض شد و طبق برنامه‌ای که به تصویب رسیده بود تا پیش آمدن انقلاب دنبال گردید.

## داروهای گیاهی و سازمان داروپخش

امروزه در اغلب کشورهای پیشرفته استفاده از گیاهان دارویی در امور درمانی استفاده می‌شود و داروخانه‌هایی هستند که تخصص آنها در عرضه کردن گیاهان دارویی است. آیا ضمن برنامه‌های درمانی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی استفاده از این نوع گیاهان نیز مورد توجه قرار گرفت؟

استفاده از گیاهان دارویی همیشه در کشور ما رایج بوده و قبل از پیدا شدن طب مدرن در ایران، پزشکانی که با طب سنتی به معالجه بیماران می‌پرداختند همیشه از این گونه گیاهان استفاده می‌کردند و مصرف آنها در تمام خانواده‌ها عمومیت داشت و خواص آنها شناخته شده بود.

گیاهانی مانند گل‌گاوزبان، عناب، سه‌پستان، شیر خشت و ترنجبین و امثال آنها، در عطاری‌ها به‌فروش می‌رسید و در اغلب منازل برای درمانهای ساده مورد استفاده قرار می‌گرفت و هنوز هم در ایران رایج است. همچنین استفاده از این نوع گیاهان در کشورهایمانند چین و هندوستان و اغلب کشورهای آسیایی رواج کامل دارد و به فرم‌های مختلفی در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد و کمپانی‌های داروسازی بزرگ نیز از مواد موجود در این گیاهان

برای تهیه داروهای جدید استفاده می‌کنند. به همین جهت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز که بزرگترین کارخانه داروسازی را در ایران داشت همیشه استفاده از گیاهان دارویی را در مد نظر داشت ولی عملاً اقدام چشمگیری در این باره انجام نداده بود. اما در ضمن تجدید نظر در فعالیت‌های بنگاه دارویی، موضوع استفاده از گیاهان دارویی مورد توجه قرار گرفت و سازمان برنامه نیز نسبت به اجرای طرحی در این باره علاقمند شد و به همین جهت با تشویق آقای مهندس اصفیا، مؤسسه‌ای به نام تحقیقات دارویی و شیمی دارویی در داخل تشکیلات سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با اساسنامه و بودجه کافی ایجاد شد و آقای دکتر روحی که در این باره تحقیقات مفصلی کرده بود به‌عنوان مدیر عامل این مؤسسه انتخاب شد.

آقای دکتر روحی برای استفاده از تجربیات کشور هندوستان که در این زمینه از سایر کشورها پیش بود، مسافرتی به هند کرد و ترتیبی داده شد که از تعدادی مؤسسات که در هندوستان به این کار اختصاص دارند بازدید نماید و ایشان موفق شدند پس از این بازدید، روابط بسیار مفید همکاری با این گونه مؤسسات برقرار کنند.

مطالعات آقای دکتر روحی نشان می‌داد که اغلب گیاهانی که خاصیت طبی دارند در ایران یافت می‌شوند منتهی این گیاهان که به‌طور وحشی در دشت‌ها و کوهستانهای ایران روئیده می‌شوند با سایر گیاهان مخلوط بوده و در بخشهایی از ایران که بعضی از مردم محلی آنها را شناخته و به خواص آنها آشنایی دارند، این گیاهان را دستچین کرده و به بازار عرضه می‌کنند و برای این که بتوان از این گیاهان در سطح وسیعی استفاده کرد لازم است در نقاط مختلف کشور که برای رشد آنها مساعد می‌باشد مزارع اختصاصی ترتیب داد و از آنها بهره‌برداری نمود. در اجرای این طرح، در نقاط مختلف کشور با کمک و همکاری مقامات محلی، اراضی لازم به‌مساحت ده الی بیست هکتار انتخاب شد و از طرف مؤسسه تحت اختیار قرار گرفت تا در هر نقطه گیاهانی را که بومی بوده و متناسب با آب و هوای آنجا باشد، پرورش داده و تکثیر نمایند. همزمان با این اقدام، به‌منظور آشنایی مردم با این نوع گیاهان و ایجاد بازار برای مصرف آنها، انواع مختلفی از آنها که در کشورهای اروپایی شناخته شده و در بسته‌های کوچک به بازار عرضه می‌شود و به‌طور روزانه مورد مصرف قرار می‌گیرد مانند تیول، ورون، کامومیل و امثال آن که ایرانیانی که به اروپا رفت و آمد دارند با آنها آشنا هستند و از خواص آنها آگاهی دارند، به مقدار کمی به کارخانه‌ای در سویس سفارش داده شد که عین بسته‌بندی‌های سویسی را با نام ایرانی آن گیاهان تهیه کرده و به ایران ارسال دارد تا برای زمینه‌سازی در مصرف آن بین

مؤسسات و مردم پخش گردد. این اقدام که در سطح بسیار کوچکی انجام گرفته بود به زودی مورد قبول کسانی که با آن آشنا می شدند قرار گرفت و باعث تشویق مسئولین مؤسسه گیاهان دارویی شد و فعالیت آنها را تشدید کرد ولی با پیش آمدن انقلاب اسلامی این مؤسسه مفید با سرنوشت نامعلومی مواجه شد.

**آیا بنگاه دارویی داروپخش که از مؤسسات سازمان شاهنشاهی بود در این کار دخالتی نداشت؟**

از لحاظ سازمانی، این دو مؤسسه به کلی از هم جدا بودند و هر یک به طور مستقل فعالیتهای مربوط به خودشان را دنبال می کردند ولی همکاری کامل بین آنها برقرار بود و آقای دکتر نادر شرقی که سالها ریاست دانشکده داروسازی دانشگاه تهران را به عهده داشتند و بنیانگذار و مدیر عامل بنگاه داروپخش بود با وجود این که به علت کبر سن بازنشسته شده و از کار کناره گیری کرده بود، موافقت کرد که در هیأت مدیره این مؤسسه جدید شرکت کرده و از تجربیات خود این دستگاه را بهره مند سازد.

**پس از بازنشسته شدن آقای دکتر نادر شرقی چه کسی جانشین ایشان شد؟**

آقای مهندس ابوالحسن راجی برای حدود سه سال این مؤسسه بزرگ و مفید را اداره کردند و پس از ایشان که به علت تألمات روحی و کسالت جسمی کناره گرفتند، آقای دکتر شاپور شفائی که تحصیلات خود را در رشته شیمی انجام داده بود، به جای ایشان برگزیده شد.

## آموزش های حرفه ای

حال برویم به موضوع فعالیت های سازمان در مورد آموزش های حرفه ای. به طوری که گفته اید فعالیت های سازمان شاهنشاهی در این رشته، از تشکیل یک مرکز آموزش حرفه ای در سطح پایین در تهران شروع شد و بعداً یک آموزشگاه بزرگ با ظرفیت یک هزار کارآموز در اصفهان در دست تأسیس داشت. آیا در این زمینه نیز اقدامات جدیدی انجام گرفت؟ همانطور که قبلاً توضیح دادم انتخاب آقای مهندس رزم آرا معاون سابق وزارت صنایع و معادن به سمت معاون آموزشی سازمان به این علت بود که پیش بینی می کردیم با صنعتی شدن



کشور و توسعه امور عمرانی، احتیاج زیادی به وجود کارگران متبحر صنعتی خواهد بود و باید کادر فنی کاردانی خلأ بین کارگران ساده و مهندسين رده بالای کارخانجات را پر کند و برای انجام این منظور شرکت تمام مؤسساتی که در امر آموزش مسؤلیتی داشتند از واجبات بود و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی از هر بابت در موقعیتی قرار داشت که می توانست در این راه قدمهای مهم و مثبتی بردارد.

از لحاظ برنامه ریزی به این مسأله توجه شد که چون توسعه کارخانجات صنعتی توسط بخش خصوصی انجام گرفته و کارخانجات و ماشین آلاتی را که انتخاب کرده اند از کشورهای مختلف صنعتی می باشد که در ساختمان آنها معیارهای متفاوتی به کار رفته و در پاره ای موارد به کلی با یکدیگر فرق دارند بنابراین باید توجه شود که کارگرانی که آموزش می بینند با نحوه کار کردن و مشخصات وسائلی که از ممالک مختلف وارد شده است آشنایی پیدا کنند و نحوه کار را به آنها بیاموزند و چون بیشتر کارخانجات و ماشین آلات وارده مربوط به کشورهای آلمان، انگلستان، آمریکا و ژاپن بود، ترتیبی داده شود که آموزشگاههای حرفه ای که ایجاد خواهد شد با همکاری کارشناسان این کشورها تأسیس شود و ضوابط و معیارهایی که در آنها رایج است ضمن برنامه آموزشی منظور گردد و برای شروع کار در نظر بود علاوه بر دو مرکز آموزشی که در تهران و اصفهان با همکاری دولت اتریش در دست تکمیل بود چهار مرکز آموزش حرفه ای دیگر با ظرفیت هر یک، دو هزار کارآموز در شهرهای مشهد، شیراز، تبریز و کرمان تأسیس شده و هر یک از آنها برای آموزش حرفه ای خاصی اختصاص داده شود. البته گزارش این امور مرتباً به عرض اعلیحضرت می رسید.

در زمانی که این برنامه ریزی در حال تکوین بود از تشریفات کل دربار اطلاع دادند که پس از شرفیابی رئیس کمپانی سونی ژاپن، شاهنشاه مقرر فرموده اند که من وقتی برای دیدن ایشان تعیین کنم. این ملاقات انجام شد و ایشان اظهار کردند حاضرند همه گونه کمک برای آموزش کارآموزان ایرانی در رشته الکترونیک انجام دهند زیرا در حال حاضر اغلب وسائل الکتریکی و الکترونیکی که در بازار ایران وجود دارد از کشور ژاپن وارد می شود و چون به تعداد کافی کارگران فنی که با این دستگاهها آشنایی داشته باشند در ایران وجود ندارد لذا هر ساله از بابت نبودن تعمیرکاران ماهر، سرمایه عظیمی که صرف خرید این وسائل شده است تلف شده و از بین خواهد رفت و این موضوع به ضرر ایران و مآلاً به ضرر کمپانی های سازنده است که شهرت آنها را به خطر می اندازد و بدین جهت است که کمپانی سونی آمادگی دارد با شرایط بسیار

مناسبی با مؤسسات ایرانی همکاری کرده و برای رفع این مشکل اقدام کند. به ایشان گفتم که ما موضوع را مطالعه کرده و متعاقباً با آنها تماس خواهیم گرفت.

بعد از این ملاقات، موضوع را با مهندس رزم‌آرا و مهندس مجد معاون سابق وزارت کار که در مورد آموزش حرفه‌ای با سازمان شاهنشاهی همکاری داشت، مورد بررسی قرار دادیم و تصمیم گرفتیم آموزشگاه حرفه‌ای مشهد را که در برنامه داشتیم، برای این کار اختصاص دهیم و در بازدیدی که چند روز بعد والا حضرت اشرف از مشهد داشتند، فرصتی پیدا شد که برای تأسیس این آموزشگاه مقدار یکصد هزار متر از اراضی آستان قدس انتخاب شود و به قیمت پنج میلیون تومان در اختیار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بگذارند. بنابراین در ظرف مدت کوتاهی نقشه‌های اولیه این آموزشگاه با همکاری مؤسسه سونی تحت نظر آقای مهندس فروغی تهیه شد و آقای مهندس اصغر اژدری رئیس سابق دانشکده کشاورزی ملاثانی در خوزستان و سرپرست طرح آبیاری «دز» به سمت مجری این طرح انتخاب گردید و با انتخاب مهندس اژدری اجرای این طرح با کمک کارشناسان شرکت سونی با سرعت غیر قابل انتظاری پیشرفت کرد و مریانی که از شرکت سونی اعزام شده بودند در ظرف چند ماه قبل از این که ساختمانهای اصلی شروع شود با استفاده از ساختمانهای موقتی که در اختیار گرفته شده بود و ماشین‌های آموزشی ارسال از ژاپن شروع به آموزش چهارصد نفر کارآموز کردند. بعضی از این کارآموزان که فقط یک دوره چهارماهه را به‌تمام رسانده بودند با حقوق‌هایی معادل چند برابر دستمزدهای افراد مشابه به‌فوریت جذب بازار کار شدند یا برای خود دکانی برای تعمیرات و سائل برقی دائر کردند و درآمدهای قابل ملاحظه‌ای به‌دست آوردند. ساختمانهای اصلی این آموزشگاه نیز طبق برنامه پیش می‌رفت و به تدریج که قسمت‌هایی از آنها آماده می‌شد مورد استفاده قرار می‌گرفت.

**آیا اعتبارات مورد نیاز این طرحها از محل اعتبارات سازمان شاهنشاهی تأمین می‌شد یا به‌وسیله سازمان برنامه تأمین اعتبار می‌گردید؟**

تمام این گونه فعالیت‌ها در جهت پشتیبانی طرح‌های عمرانی کشور بود و سازمان برنامه علاقه داشت مؤسساتی که غیر انتفاعی بوده و به‌علت داشتن امکانات مالی و کادر فنی قادر به اجرای صحیح و سریع این طرحها باشند آنها را انجام داده و هرچه سریعتر به مرحله بهره‌برداری برسانند و نظر به این که مدیر عامل سازمان برنامه و رؤسای مجلسین و عدّه دیگری از وزرا در هیأت مدیره سازمان بودند و رئیس بانک ملی هم خزانه‌دار سازمان بود و بر تمام امور مالی

سازمان نظارت داشت و هر ساله تمام عملیات مالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی از طرف دیوان عالی محاسبات حسابرسی می شد بنابراین موضوع نظارت دولت از نظر اطمینان از نحوه مصرف وجوه به طور کامل تأمین بود و علاوه بر این سازمان شاهنشاهی به علت داشتن منابع مالی دیگر قادر بود که پس از تمام شدن مرحله ساختمان این مؤسسات، بهره برداری و اداره آن را عهده دار گردیده و مانند سایر مؤسسات آموزشی سرکاری برای دولت نباشد. به عبارت دیگر، نظر بر این بود که این گونه سرمایه گذاری ها برای ایجاد مؤسسات، با کمک سازمان برنامه انجام شود ولی هزینه بهره برداری و اداره آنها از محل درآمدهای اختصاصی مؤسسات غیر انتفاعی و یا بخش خصوصی انجام پذیرد.

**برگردیم سر مطلب آموزشگاههای حرفه ای... بعد از به راه افتادن طرح آموزشگاه حرفه ای مشهد با شرکت سونی، وضع آموزشگاههای دیگر چه شد؟**

سه آموزشگاه حرفه ای دیگر قرار بود در شیراز، تبریز و کرمان بنا شود. در مورد شیراز قطعه زمینی به مساحت یکصد هزار متر در کنار جاده شهر به فرودگاه، از طرف یکی از نیکوکاران شیراز به نام آقای صاحب دیوانی به رایگان در اختیار سازمان شاهنشاهی گذاشته شد و مقرر گردید با همکاری دانشگاه معروف «ام، آی، تی» بوستون طرح تأسیس یک آموزشگاه حرفه ای برای کارهای الکترونیکی دایر شود. آقای مهندس رزم آرا سرپرستی و اجرای این طرح را شخصاً عهده دار شد و مذاکرات لازم را با آن دانشگاه شروع کرد و با راهنمایی و همکاری آنها مؤسسه ای دیگر نظیر آنچه در نظر بود در ایران تأسیس شود انتخاب گردید و توافقنامه برای تأمین خدمات فنی و مشورتی از طرف آنها به امضا رسید و طبق نظر کارشناسان آنها طرحهای ساختمانی تحت سرپرستی آقای مهندس فروغی آغاز گردید.

در دو مورد آموزشگاههای حرفه ای تبریز و کرمان تصمیم بر این شد که آموزشگاه تبریز با همکاری مؤسسات واجد شرایط انگلیسی و در مورد کرمان، با یکی از مؤسسات آلمانی که در این نوع امور تخصص و تجربه داشته باشد همکاری برقرار گردد. ولی متأسفانه به علت اعتصابات، این دو طرح به کندی پیش می رفت و با پیش آمدن انقلاب، کلیه فعالیتها متوقف شد.

طی این دوران، روابط دوستی من با نخست وزیر به حال اول برگشته بود و مرتباً در مهمانیها و مراسم رسمی بهم برخورد می کردیم و اضافه بر آن، ماهی یکی دو بار ایشان مرا دعوت

می‌کرد که برای صرف ناهار به نخست‌وزیری بروم. این ملاقات‌های ناهار گاهی به‌صورت دوفره و بیشتر اوقات با حضور دکتر شاهقلی وزیر بهداشتی، دوست مشترکمان، انجام می‌شد. صحبت‌های ما غالباً دربارهٔ پیشرفت‌های مملکت در تمام شئون و مقایسه آن با پانزده سال قبل دور می‌زد که در آن زمان هر وقت به‌دور هم جمع می‌شدیم صحبت فقط دربارهٔ کمبودها و عقب‌ماندن مملکت از دنیای متمدن و نبودن امکانات مالی و نیروهای انسانی برای رفع مشکلات کشور بود. یک روز در ضمن بحث دربارهٔ این مسائل به آقای هویدا گفتم بدون شک پیشرفت‌های مملکت در تمام شئون بخصوص در امور عمرانی به‌قدری است که هر بینندهٔ خارجی را به‌تعجب وامی‌دارد زیرا به هر جای مملکت که مسافرت می‌کند می‌بیند که مردم با چه انرژی و شوری مشغول عمران و آبادی هستند. ساختن این همه کارخانه، این همه راه، این همه سد و این همه ساختمان و تأسیسات مختلف و این همه مزارع کشاورزی که با تراکتور و وسائل جدید بهره‌برداری می‌شود، چشم هر بیننده را خیره می‌سازد ولی در عین حال مشاهده می‌کند که به‌استثنای کارگران تعدادی مؤسسات صنعتی که یونیفورم مخصوص کار پوشیده‌اند، اغلب کارگرانی که به کارهای ساختمانی و یا کشاورزی و یا در کارگاههای کوچک اشتغال دارند، با لباسهای مندرس و کتیف و بعضی اوقات پاره و وصله‌خورده مشغول به کار می‌باشند و وقتی دیده می‌شود که رانندهٔ یک تراکتور کاترپیلار پانصدهزار تومانی یک پوشش مناسب به‌تن ندارد و پوشش کارگران ساختمانی عموماً حکایت از فقر مطلق می‌کند، وجود این تضاد هر بیننده را به شگفتی وامی‌دارد. آقای هویدا گفتند حرف صحیحی است و باید فکر اساسی برای این کار بشود ولی متأسفانه بخش خصوصی هنوز برای تولید لباس کارگران در سطح وسیع فعالیتی نکرده و مسلماً وقتی بازده کارهای سرمایه‌گذاری در سایر رشته‌ها به سی الی چهل درصد می‌رسد کسی به دنبال تهیه یونیفورم‌های کار ارزان‌قیمت نخواهد رفت و اگر هم بروند آنقدر قیمت را بالا خواهند گذاشت که کارگران معمولی از خرید آن عاجز خواهند بود و بی‌مقدمه به من گفت به خاطر داری وقتی استاندار خوزستان بودی موضوع تهیه لباس ارزان را برای منطقه مرزی با عراق، مطرح کردی؟ حالا که خودت مسؤول یک سازمان غیر انتفاعی هستی چرا این کار را دنبال نمی‌کنی و من هم حاضرم کمک کنم.

جواب دادم اگر شما قول بدهید، من حاضرم طرح اجرای این کار را تهیه کنم. ایشان گفتند مطمئن باش ولی به‌شرطی که یونیفورم‌ها از حدود یکصد تومان بیشتر درنیاید.

به دنبال این مذاکرات، با کمک همکارانم در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی اصول طرح تهیه لباسهای کار ارزان قیمت با در نظر گرفتن شرایط بازار، آماده گردید.

در مرحله اول توجه شد که بهتر است این طرح جنبه آزمایشی داشته و از سرمایه گذاری عظیم که هدف آن یکباره عوض کردن لباس تمام کارگران و کشاورزان کشور در زمان کوتاهی باشد خودداری گردد و به جای ایجاد یک کارخانه بزرگ که تولید چند میلیونی داشته باشد در ابتدا با تأسیس مؤسسات تولیدی نسبتاً کوچک در نقاط مختلف کشور و علاقمند نمودن مردم محلی به شرکت در این کار، موجبات قبول محصولات این کارخانهها فراهم گردد و با توجه به این که اصولاً حرفه دوزندگی در بین بانوان بیشتر رواج دارد کوشش شود از دختران جوان در این کار استفاده شود که هم حرفه دوزندگی را فراگیرند و هم این که با دریافت دستمزد مناسب، کمکی به خانواده خود باشند. با توجه به این که سطح دستمزدها در شهرستانها نسبت به تهران پایین تر بوده و تعداد بانوانی که جویای کار هستند به مراتب بیشتر از شهرهای بزرگ می باشد نه تنها تأمین کادر دوزندهها آسانتر خواهد بود بلکه کمکی به اقتصاد محل خواهد شد. به این ترتیب پیش بینی می شد با به راه افتادن کارخانههای لباس دوزی در شهرستانها و به راه انداختن تبلیغاتی جهت تشویق کارگران و کشاورزان به استفاده از اونیفورمهای کار بازار فروش آنها در حدی گسترش پیدا کند که باعث علاقمندی بخش خصوصی به سرمایه گذاری در این امر شود. این نکات و پیش فرضها به اطلاع آقای هویدا رسید و صد در صد مورد تأیید ایشان قرار گرفت و قول دادند کلیه اعتبارات مورد لزوم برای اجرای این طرح را تأمین نمایند. بنابر این مرحله دوم یعنی برنامه ریزی تفصیلی شروع شد و با رعایت ضوابط تأیید شده، طرح نهائی تهیه گردید و به تصویب والا حضرت اشرف رسید.

در ابتدای کار در تشکیلات سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، مؤسسه خاصی برای اجرای این طرح به وجود آمد که تحت نظر مهندس رزم آرا انجام وظیفه کند و خانم حشمت یوسفی دبیر کل سابق سازمان زنان ایران نیز که تخصص او در امور آموزشهای حرفه ای بانوان بود، به سمت مدیر عامل این مؤسسه برگزیده شد. طرح اجرائی نیز بر اساس ضوابط سازمان برنامه آماده گردید و با تأیید نخست وزیر برای تأمین اعتبارات لازم، تسلیم سازمان برنامه شد و مورد تصویب قرار گرفت.

برای شروع کار، قطعه زمین بزرگی که در شرق تهران قرار داشت و متعلق به سازمان بود برای ایجاد این کارخانه اختصاص داده شد و همزمان، در پنج نقطه دیگر در شهرهای زاهدان،

گنبد قابوس، سنندج، دهلران (در استان ایلام) و رضائیه با همکاری مقامات محلی، زمین‌های مناسبی از اراضی متعلق به دولت و یا شهرداری‌ها برای کارخانه‌های لباس‌دوزی تعیین شد و در اختیار قرار گرفت.

طرح ساختمان کارخانه‌ها نیز با نظر کارشناسان وزارت صنایع و معادن و وزارت کار تحت سرپرستی شادروان مهندس محسن فروغی در مدت‌زمانی کوتاه آماده شد و ساختمان اولین کارخانه لباس‌دوزی در تهران آغاز گردید.

چرخ‌های دوخت از طریق مناقصه بین‌المللی انتخاب گردید و یک مؤسسه معروف آلمان که ماشین‌آلات و خدمات بهتری عرضه می‌داشت، برنده شد. به‌موازات این اقدامات، بررسی‌های وسیعی در مورد نوع پارچه‌های مورد نیاز و مدل‌های یونیفورم‌ها شروع شد و در نتیجه پارچه نوع جین که از لحاظ دوام نسبت به سایر انواع مزیت دارد، انتخاب گردید و چون در ایران تولید نمی‌شد جین‌های بافت ترکیه که از لحاظ قیمت و نوع جنس و رنگ‌های مختلف، نسبت به سایر تولیدکنندگان ارجحیت داشت مورد توجه واقع شد. مدل‌های یونیفورم‌ها نیز که در مرحله اول برای استفاده کارگران صنعتی و کشاورزی مورد نیاز بود انتخاب گردید.

نکته‌ای که در تمام مدت از نظر دور نماند این بود که در آخر کار، بهای فروش هر یک از این یونیفورم‌هایی که تولید می‌شود با محاسبه تمام هزینه‌ها و در نظر گرفتن سود معقول و عادلانه، از حدود یکصد تومان بیشتر نشود. زیرا هدف از اجرای طرح این بود که این لباسها آقدر راحت و ارزان باشد که مورد توجه و قبول کارگران بخصوص کارگران ساختمانی و کشاورزان قرار گرفته و لباسهای کهنه و مندرس خود را به‌دور اندازند و به این ترتیب بازار فروش این یونیفورم‌ها چنان گسترش پیدا کند و تقاضا به‌حدی برسد که بخش خصوصی در آن وارد شود و در نظر بود که در اولین فرصت مناسب این شش کارخانه با بهای مناسب به بخش خصوصی واگذار گردد و به همین دلیل بود که از ابتدای کار، مؤسسه جداگانه‌ای در داخل تشکیلات سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی به‌وجود آمد که حساب و کتاب آن مشخص بوده و با سایر عملیات سازمان مخلوط نشود تا بعداً بتوان به‌طور دقیق سوددهی سرمایه‌گذاری در این امر را نشان داد.

پس از چهارده ماه، اولین کارخانه لباس‌دوزی در تهران برای بهره‌برداری آماده شد و به‌وسیله والا حضرت اشرف و آقای هویدا افتتاح گردید و محصولات آن به‌قرار هر یونیفورم کامل، یکصد تومان به بازار عرضه شد.

در آن زمان فقط شلوارهای جین دوخت خارج که در بازار وجود داشت به قیمت دویست الی سیصد تومان به فروش می‌رسید و دستمزد یک کارگر ساده ساختمانی در تهران حدود یکصد تومان بود. ساختمان کارخانجات شهرستانها نیز با سرعت زیاد در دست تکمیل بود و کارآموزان محلی در تمام نقاط انتخاب شده و آموزش می‌دیدند و ترتیبی داده شده بود که مربیان آنها و سرپرستان کارگاهها برای فرا گرفتن نحوه کار ماشین‌های دوخت به تهران آورده شده و به‌طور کامل با مهارت‌ها و وظایفی که خواهند داشت آشنا شوند. خانم حشمت یوسفی نیز از پای نمی‌نشست و به‌طور دائم در سفر بود و شبانه‌روز تلاش می‌کرد تا کارخانه‌های شهرستانها به‌سرعت و یکی پس از دیگری به مرحله بهره‌برداری برسد و در این کار بی‌نهایت موفق بود. ولی متأسفانه در ماههای اول انقلاب اسلامی به جرم همکاری با رژیم سابق زندانی شد و تحت شکنجه و آزار قرار گرفت و پس از مدت‌ها زندانی بودن با وساطت بستگانی که در شهر قم داشت از زندان آزاد و با مشقّاتی که شرح آن خارج از حوصله این مصاحبه است از ایران خارج شد و به شهری در شمال ایالت کالیفرنیا که فرزندان او در آنجا مشغول کار بودند، رفت و پس از مدت کوتاهی در اثر فشار روحی زندگی را بدرود گفت. روانش شاد باد.

### طرح پشتیبانی خانواده‌های محروم

آقای انصاری، با در نظر گرفتن تشکیلات و امکانات وسیعی که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی داشت آیا این سازمان به مؤسسات خیریه‌ای که در مملکت وجود داشتند کمکی می‌کرد و به اصطلاح زیر بال آنها را می‌گرفت؟

موضوع بسیار مهمی را عنوان کردید زیرا از ابتدا هدف این نبود که کلیه خدمات نیکوکاری در یک سازمان متمرکز گردد. بلکه در طول عمر این سازمان همیشه به ایجاد مؤسسات اجتماعی دیگر و بخصوص مؤسسات خیریه کمک شده بود و در زمانی که مسؤلیت سازمان به‌عهده من محول شد بیش از پنجاه واحد نیکوکاری تحت عناوین سازمان، بنیاد، مؤسسه خیریه و امثال آن وجود داشتند که به‌طور منظم از سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کمک دریافت می‌کردند مانند سازمان زنان ایران و بنیاد حمایت مادران و بنیادهای خیریه متعدد دیگر. این مؤسسات که در طول سی سال به‌تدریج و بنا به مقتضیات زمان به‌وجود آمده بودند اغلب توسط نیکوکاران اداره شده و برای ادامه فعالیت‌های خود احتیاج به کمک داشتند و نوع خدمات

آنها نیز مورد نیاز جامعه بود و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که از امکانات مالی بیشتری برخوردار بود طبق دستور والاحضرت اشرف از هیچ گونه کمک به آنها خودداری نمی کرد ولی این کمکها مشروط بر آن بود که فعالیتهایشان رسیدگی شده و مورد تأیید قرار گرفته باشد. بنابراین هرچند یک بار، مأمورین سازمان از آنها بازدید می کردند و گزارشاتی به دفتر من می فرستادند. یکی از این گزارشات مربوط به بانویی بود که شوهر خود را از دست داده و دارای دو فرزند بود. این بانوی نیکوکار که منزل مسکونی نسبتاً بزرگی داشت آن را برای نگهداری سی کودک بی سرپرست اختصاص داده و با گرفتن کمک از افراد نیکوکار، آن را اداره می کرد. محتوای گزارش به قدری جالب بود که علاقمند شدم شخصاً از این محل بازدید کنم. لذا به اتفاق آقای ابوالقاسم پرتو اعظم معاون سابق وزارت کار و امور اجتماعی که سمت مشاور عالی سازمان را به عهده داشت از منزل این بانو که در یکی از محله های نزدیک بازار قرار داشت، بازدید کردیم. مشاهده وضع اتاقهای منزل که محل زندگی اطفال بود و همچنین نحوه اداره آن از نظر نظافت و وسایل ابتدایی که مورد استفاده قرار گرفته بود، هر بیننده را تحت تأثیر قرار می داد و نشان می داد که این بانوی نیکوکار تمام زندگی و نیروی خود را وقف نگهداری این اطفال بی گناه که غیر از او کسی را ندارند، کرده است و فرزندان خود او هم در همان شرایط زندگی می کردند و تمام این اطفال او را مادر خود می دانستند. کمکی که از سازمان شاهنشاهی دریافت می داشت رقم قابل ملاحظه ای نبود و برای تأمین غذای این اطفال از کسبه و نیکوکاران محل که کارهای تجارتي داشتند، کمک می گرفت و این مؤسسه کوچک را به نحو بسیار شایسته ای اداره می کرد. البته پس از این بازدید، نسبت به افزایش کمک ماهانه به او و کمکهای دیگر اقدام شد ولی دیدن وضع آن محل و نحوه برخورد مردم محله با این نوع مسائل، مرا به راهی هدایت کرد که تا آن زمان به آن توجهی نداشتم. یکی این که اصولاً لازم است در نحوه نگهداری اطفالی که سرپرست خود را از دست می دهند تجدید نظر شود؛ و دیگر این که تا به حال منبع عظیم و بالقوه خدمات و کمکهای نیکوکاری مردم به طور شایسته ای مورد توجه مقامات مملکتی قرار نگرفته و برای مقابله با هر مشکل اجتماعی راه حل های دولتی جستجو می شود.

ممکن است در این باره توضیح بیشتری بدهید؟



در مورد اطفال بی سرپرست به طوری که می‌دانید در اغلب شهرهای بزرگ، مؤسساتی به نام پرورشگاه وجود داشت که وظیفه آن نگهداری اطفال بی سرپرست بود و بودجه آن از طرف شهرداریها تأمین می‌گردید و در بعضی شهرها نیز سازمان شیر و خورشید سرخ اقدام به تأمین چنین خدماتی کرده بود. در پاره‌ای نقاط نیز افراد نیکوکار رأساً نسبت به تأسیس چنین مؤسساتی اقدام نموده بودند مانند شادروان صنعتی‌زاده که مؤسسه نیکوکاری بسیار ارزنده‌ای را در کرمان به وجود آورده و مانند یک پدر واقعی از اطفال بی سرپرست نگهداری می‌کرد و کلیه هزینه‌های نگهداری و آموزش آنها را از محل دارایی شخصی خود تأمین می‌نمود. ولی مسأله‌ای که وجود داشت این بود که اطفالی که در این مؤسسات نگهداری می‌شدند نه تنها به علت لباسهای متحدالشکلی که می‌پوشیدند بلکه به دلیل زندگی کردن به طور گروهی در محل‌هایی که به نام دارالایتام و یا پرورشگاه نامیده می‌شد و نداشتن خانه‌ای مانند سایر اطفال همسن خود و نداشتن پدر و مادری که دست محبت به سر آنها کشیده و عواطف انسانی آنها را پرورش دهد، خواهی نخواهی در بین شاگردان همدوره خود وضع جداگانه‌ای داشتند و از آنها به نام «بچه‌های پرورشگاهی» نام برده می‌شد و چه بسا که این امر در ذهن آنها عقده‌های روانی ایجاد می‌کرد که با گذشت زمان از بین نمی‌رفت. ولی به‌رحال در نبودن گزینه دیگر، نگهداری آنها در پرورشگاهها و سعی در رفع نقائص آموزشی و پرورشی مؤسسات موجود، بهترین راهی بود که تا آن زمان دنبال شده بود. از طرف دیگر، به علت هزینه سنگینی که نگهداری اطفال بی سرپرست در بر داشت، اغلب اوقات مؤسسات موجود قادر نبودند به کلیه تقاضاهای نگهداری اطفال بی سرپرست جواب مثبت دهند و بالتیجه در نبودن تشکیلات دیگری که این اطفال را نگهداری کند، سرنوشت و وضع این نوع کودکان معصوم در دست قضا و قدر بود.

نکته بسیار مهم و قابل توجه این بود که دیده شده بود هر وقت یک کانون خانوادگی به‌علل مختلف از جمله فوت سرپرست خانواده یا به زندان افتادن او یا اختلاف خانوادگی و جدایی همسران و یا فرار و گم شدن سرپرست خانواده به‌علت داشتن بدهی و فشار طلبکاران و یا دلایل دیگر از هم می‌پاشید، کسانی هم که می‌خواستند به آنها کمک کنند در مرحله اول سعی می‌کردند بچه‌ها را به پرورشگاههای مختلف سپرده و به حساب خودشان آینده آنها را تأمین کنند تا این که مادران آنها آزاد شده و مشغول کاری شوند و زندگی بخور و نمیری را دنبال کنند و تمام این کارها از روی دوستی و انسانیت و با نیت خیر صورت می‌پذیرفت. ولی به‌هر حال، کانون خانواده پاشیده می‌شد و عواقب مبهمی داشت و این مسأله برای کسانی که

دست‌اندرکار امور اجتماعی بودند و بخصوص بانوانی که در سازمان زنان ایران فعالیت داشتند کاملاً آشکار و مشهود بود و بارها و بارها در مذاکرات با من عنوان می‌کردند.

در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز این موضوع همیشه مورد توجه قرار گرفته بود که بالاخره باید راه بهتری برای حل این مشکل جستجو کرد و به همین جهت پس از بازدید خانه‌ای که آن بانوی نیکوکار، سی طفل بی‌سرپرست را در آن نگهداری می‌کرد، اهمیت آن بیشتر برایم روشن شد و به‌نظم رسید که هر یک از این نوع مؤسسات چه عمومی و چه خصوصی، هزینه زیادی صرف نگهداری این افراد می‌کنند و بخصوص مؤسسات عمومی مانند شهرداری‌ها و شیر و خورشید سرخ که به‌لحاظ مقررات و ضوابطی که دارند مجبورند علاوه بر هزینه غذا، پوشش، درمان و آموزش اطفال، هزینه‌های زیادی را از بابت محل و کادر پرسنلی لازم تحمل نمایند و بنابراین همیشه به‌علت محدود بودن بودجه، با مشکلاتی مواجه بوده و قادر نیستند فعالیت خود را متناسب با احتیاجات مملکت گسترش دهند و هرگاه کل هزینه‌ای را که از بابت نگهداری یک طفل متحمل می‌شوند حساب کنیم، خواهیم دید که این هزینه بیشتر از مبلغی است که یک خانواده چندنفره می‌تواند با آن زندگی کنند. به‌عبارت دیگر اگر هزینه حقوق، مزایا، اضافه‌کار، حق مسکن و غیره و غیره کلیه کارکنان یک پرورشگاه یکصدنفره را در نظر گرفته و علاوه بر آن اجاره‌بها، آب، برق، نظافت، تعمیرات، خرید آذوقه، پوشش و وسایل تحصیل و غیره و غیره این مؤسسه را کلاً جمع کرده و تقسیم به یکصد بکنیم، خواهیم دید که به چه رقم بالایی خواهد رسید که برای زندگی یک خانواده چندنفره که این اطفال یک روزی جزء آن بودند، کافی خواهد بود. بنابراین هرگاه بتوانیم این اطفال را در کانون خانواده‌ای که به آن تعلق داشته‌اند نگهداریم و ترتیبی بدهیم که هزینه نگهداری تمام اطفال آن خانواده با رعایت یک نوع نظارت، در اختیار مادر آنها قرار داده شود که آنها را سرپرستی نماید، کانون خانواده حفظ شده و از بسیاری از مشکلات در امان خواهد بود. در این صورت شاید امکان داشته باشد که برای حمایت و پشتیبانی از این نوع خانواده‌ها، نیکوکارانی پیدا شوند که یک و یا چند خانوار را تحت حمایت خود بگیرند و موجبات بهتری برای رشد و پرورش این کودکان فراهم سازند. به این ترتیب این برنامه را از قالب تشکیلات محدود و بودجه مختصر شهرداری‌ها و سازمانهای خیریه خارج کرده و مسأله حمایت از این خانواده‌ها را در سطح مملکتی مطرح کنیم و فعالیتهای فعلی را به چندین برابر افزایش دهیم. وقتی این مسائل را با همکارانم در میان گذاشتم جملگی آن را تأیید کردند و مرا در دنبال نمودن این فکر، ترغیب نمودند. به همین

جهت در اولین فرصت، موضوع را به عرض والاحضرت اشرف رساندم. معظم‌لها نیز نظر مرا کاملاً تأیید کردند و فرمودند هر اقدامی که لازم است انجام شود مورد پشتیبانی ایشان خواهد بود.

به دنبال این دستور، طرح اجرائی حمایت از خانواده‌های بی‌سرپرست جزء فعالیت‌های اصلی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی درآمد و بر اساس آن پیش‌بینی شد که در هر شهری که این طرح به مرحله اجرا درمی‌آید، اولاً محله‌های فقیرنشین مشخص گردیده و در هر محله کمیته‌های پشتیبانی از این خانواده‌ها با شرکت ریش سفید محل و کسانی که مورد اعتماد مردم محل باشند، تشکیل گردد و با راهنمایی آنها خانواده‌های بی‌سرپرست آن محله که نان‌آور خود را به دلیلی از دست داده باشند از طرف مأمورین سازمان که آموزش مددکاری دیده باشند شناسایی شوند و این مددکاران پرونده کاملی از تمام مشخصات این خانواده‌ها تهیه کنند که بتوان با مطالعه آن به وضع خانواده و نوع و میزان احتیاجات آنها رسیدگی کرد و سپس ترتیبی برای تأمین نیازهای آن خانواده داد. از نظر برنامه‌ریزی و تأمین بودجه قرار شد برای رفع نیاز مالی هر خانوار که از یک مادر و دو یا سه فرزند تشکیل شده باشد، به‌طور متوسط مبلغ پانصد تومان ماهانه در نظر گرفته شود که این مبلغ متناسب با وضع خانواده و تعداد فرزندان، با توصیه مددکار مربوطه و سرپرست منطقه تغییر پیدا کند. علاوه بر این، در نظر گرفته شد که کمک‌های لازم از جهت ثبت نام اطفال در مدارس و خرید دارو و درمان و سایر خدماتی که مورد نیاز یک خانواده بی‌سرپرست است با توصیه مددکار و حمایت کمیته محل تأمین گردد.

آقای حسین سرکشیک نیز که تحصیلات خود را در آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی به پایان رسانده و چندین سال تجربه در کارهای شهرداری و امور اجتماعی داشت به‌عنوان مدیر این طرح انتخاب گردید. این جوان لایق و با استعداد موفق گردید که در مدت کوتاهی تشکیلات لازم را برای اجرای این برنامه در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی به‌وجود آورد و با به‌کار گرفتن تعدادی مددکار اجتماعی و برنامه‌ریزی صحیح، این پروژه را که تا آن زمان در هیچ یک از دستگاه‌های دولت سابقه‌ای نداشت و صرفاً بر پایه فرضیات بنا شده بود، به شایسته‌ترین وجهی به مرحله اجرا درآورد و در مدت زمان کوتاهی تعداد قابل ملاحظه کمیته‌های محلی در تهران و دو شهرستان دیگر تشکیل گردید و مورد استقبال مردم این مناطق قرار گرفت و وقتی مردم می‌دیدند که ریش سفید محله و گوشت‌فروش و نان‌وای محله و چند فرد خوشنام به دور هم جمع شده و سرپرستی چند خانواده‌ای که دچار مشکل شده و بچه‌های آن بی‌سرپرست

مانده‌اند را به‌عهده گرفته‌اند و یک سازمان بزرگ اجتماعی نیز متقبل شده است که هزینه ماهانه آن را تأمین نماید، آنها نیز ضمن ابراز همدردی، پشتیبانی خود را به کمیته‌های محلی اعلام می‌کردند.

چند ماهی که از شروع برنامه گذشته و کمیته‌ها یکی بعد از دیگری تشکیل شده و فعال می‌شدند اطلاعات مربوط به هر خانوار تحت پوشش این برنامه، به‌نحو بسیار روشنی در پرونده‌های انفرادی منعکس شد به‌طوری که با یک نگاه کوتاه می‌شد اطلاعات مربوط به نام خانوار، محل اقامت آنها، تعداد فرزندان و سن هر یک و محلی که درس می‌خواندند و هزینه ماهانه آنها را به‌دست آورد.

با در دست داشتن این اطلاعات، عده‌ای اشخاص نیکوکار در نظر گرفته شدند و به آنها فرصت داده شد که هرگاه مایل باشند، پشتیبانی یک یا چند خانوار را عهده‌دار شوند. خوشبختانه عده قابل ملاحظه‌ای به‌فوریت از این کار استقبال کرده و متعهد شدند هزینه یک یا چند خانوار را قبول کنند. به‌خاطر دارم یکی از اولین کسانی که پشتیبانی سه خانوار را به‌عهده گرفت خانم لیلی ناظمیان دختر شادروان مهندس ریاضی، رئیس مجلس شورای ملی بود.

ترتیبی برقرار شده بود که به‌محض این که فرد نیکوکاری پشتیبانی خانواده‌ای را به‌عهده می‌گرفت در ابتدا پرونده کامل آن خانواده برای او ارسال می‌شد و در تاریخ‌های معینی پیشرفت امور آن خانواده برای اطلاع فرد کمک‌کننده ارسال می‌شد تا اطمینان حاصل نماید که کمک‌های او به‌طور کامل در اختیار خانواده مربوطه گذاشته شده و شخصی و یا سازمانی در این میان قسمتی از کمک‌های او را به مصارف دیگر نرسانده باشد.

در شش‌ماهه اولی که این برنامه به‌مرحله اجرا درآمد، تعداد ۹۰ خانوار در نازی‌آباد تهران، کرمان و همدان تحت پوشش این برنامه قرار گرفتند که تعدادی از آنها از محل کمک‌های افراد نیکوکار تأمین اعتبار می‌شدند.

هنگامی که اجرای این برنامه موفقیت شایانی به‌دست آورد و مورد توجه مقامات بالای کشور قرار گرفت، تصمیم گرفته شد که این کار در شهر تهران گسترش یافته و تعداد بیشتری از خانواده‌های بی‌سرپرست را در بر گیرد و به‌موازات آن در شهرهای دیگر نیز به‌مرحله اجرا درآید و نظر به این که امکانات مالی سازمان اجازه نمی‌داد که هزینه شروع خدمات جدید را تأمین نماید، قرار شد اعتبارات مورد نیاز برای تأمین هزینه‌های اولیه از جمله به‌کار گرفتن مددکاران جدید و پرداخت هزینه ماهانه خانواده‌هایی که تحت پوشش این برنامه قرار می‌گیرند

به طور موقت از طرف سازمان برنامه تأمین گردد تا این که به تدریج که این خانواده‌ها شناسایی شده و حمایت می‌شوند به موازات آن، نیکوکارانی تشویق شوند که هزینه‌های ماهانه خانواده‌ها را به عهده بگیرند و وظیفه سازمان در حد تأمین هزینه‌های استخدام مددکاران و سرپرستی و نظارت این برنامه محدود گردد ولی متأسفانه مطلب به اینجا خاتمه پیدا نکرد زیرا بعضی مدیران وزارتخانه جدیدالتأسیس رفاه و امور اجتماعی به این فکر افتادند که این برنامه را که به نحو چشمگیری مورد توجه مردم و مقامات بالای مملکتی قرار گرفته بود، جزء فعالیت‌های وزارت رفاه قرار داده و اعتباراتی را که برای این طرح در نظر گرفته شده بود در اختیار بگیرند و وزیر با حسن نیت و فعال این وزارتخانه جدید را نیز با خود همراه ساخته بودند بدون این که توجه کنند شأن نزول این برنامه، جلب همکاری مردم و بخش خصوصی برای حل این مشکل اجتماعی است و هرگاه دولت کاری را به عهده بگیرد علاوه بر این که قوانین و مقررات مملکتی بزرگترین مانع برای رفع این گونه مشکلات می‌باشد، صرف وجود یک دستگاه دولتی باعث خواهد شد که مردم و بخش خصوصی احساس کنند که از آنها رفع تکلیف شده و از دخالت در آن کار خودداری نمایند و در نتیجه خانواده‌های بی‌سرپرست به صورت مستمری‌بگیران دولتی درآیند.

این بحث مدت زیادی بطول انجامید و با تمام دلایلی که برای دور نگهداشتن دستگاه دولت از این کار وجود داشت، معذک مقامات مسؤول وزارت رفاه از اشکال تراشی و ایجاد مزاحمت دست برنمی‌داشتند تا این که بالاخره با دخالت نخست‌وزیر و مهندس اصفیا وزیر مشاور، موضوع فیصله یافت و در سالی که انقلاب اسلامی به وقوع پیوست بیش از پنجهزار خانواده تحت پوشش این برنامه قرار داشتند و طرحی در دست اقدام بود که تعداد بیست و پنج هزار خانواده که تعداد بچه‌های آنها حدود هفتاد و پنج هزار نفر و بین سه سال تا هجده سال داشتند، در دویست شهرستان تحت پوشش قرار گیرند. البته قسمت اعظم موفقیت این برنامه نتیجه مدیریت صحیح حسین سرکشیک بود که با زحمات شبانه‌روزی و آموزش مددکاران شایسته، موفق شد کادر اجرایی کارآمدی را برای اجرای این کار مهم تجهیز نماید و به همین جهت، به پاس این خدمت، به مقام معاونت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و سرپرست برنامه حمایت خانواده‌های بی‌سرپرست ارتقا یافت.

## جنبش ملی نیکوکاری

آقای انصاری، گفتید پس از بازدید از منزل آن بانوی نیکوکار که سی طفل را نگهداری می‌کرد فکر تازه‌ای در مورد کمک‌های بخش خصوصی برایتان پیدا شد. ممکن است بفرمایید منظورتان چه بود؟

موضوعی که به‌نظرم رسید این بود که اصولاً تأمین خدمات عمومی و اجرای برنامه‌های رفاه اجتماعی به‌وسیله دستگاه دولت در کشور ما، پدیده جدیدی است که بعد از مشروطیت به‌وجود آمده و قبل از آن در طول تاریخ سابقه نداشته زیرا در آن زمان، وظیفه حکومتها غالباً جمع‌آوری مالیات و عوارض از مالکین اراضی و مردم شهرها برای تأمین هزینه‌های دربار پادشاهان و تأمین مخارج حفظ نیروی نظامی جهت کشورگشایی و یا دفاع در مقابل تجاوز بیگانگان و برقراری امنیت در داخل کشور بود. در مقابل، دیده می‌شود که خدمات عمومی و رفاهی به‌طور کلی از طرف مردم نیکوکار انجام می‌گرفت. تأمین غذای مردم نیازمند در زمان قحطی، درمان بیماران، ساختن راههای ارتباطی بین دهات، ساختن آب‌انبارهای عمومی، ساختن پل‌ها، نگهداری اطفال بی‌سرپرست و تأمین لباس نیازمندان در فصل سرما و کلیه اقداماتی از این قبیل، تماماً از طرف مردم نیکوکار در طول تاریخ ایران ارائه می‌شده و اصولاً در تشکیلات دولتی آن دوران، مؤسساتی وجود نداشته که تأمین نیازهای اجتماعی را در وظیفه خود دانسته و بودجه‌ای برای آن امور پیش‌بینی شده باشد. بنابراین به اغلب سازمانهای خدماتی که برخورد می‌کنیم می‌بینیم دستگاهی است که بعد از برقراری مشروطیت ظاهر شده است. ولی نمی‌توان گفت که با پیدا شدن مؤسسات جدید، نیت و میل به تأمین خدمات عمومی و نیکوکاری از جامعه ایران رخت بر بسته و از بین رفته است. زیرا در گوشه و کنار مملکت آثار این نوع نیکوکاریها بخوبی دیده می‌شد و هر بار که سیل و یا زلزله و یا حوادث ناگواری پیش می‌آمد، مردمان خیر و نیکوکار و حتی خرده‌پا که وضع مالی مناسبی نداشتند، با جان و دل به کمک هموطنانشان می‌رفتند و موضوع اطعام فقرا و کمک به دردمندان و رفع نیازمندیهای مردم محتاج همیشه در جامعه ایرانی وجود داشته و دارد. بنابراین باید دید چرا این نیروی عظیم به‌صورت منطقی و با یک برنامه مفید که با شرایط امروزی ایران تطبیق داشته باشد به حرکت درنیامده و اغلب نیکوکارانی که قصد انجام کار خیری داشته‌اند از طریق وقف قسمتی از املاک خود و تخصیص

درآمد آن برای روضه‌خوانی و یا رفتن به زیارت عتبات و کارهایی امثال آن، به نیت خیرخواهانه خود جامعه عمل پوشانده‌اند و این کارها اگر هم روزی مفید و لازم بوده دیگر با شرایط امروزی ایران همخوانی ندارد و دیده نمی‌شود که مانند سایر کشورهای پیشرفته، بیمارستانهای بزرگ و مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی و سازمانهای تأمین خدمات اجتماعی در ایران به وجود آمده باشد، به‌استثنای بنیاد نمازی که لوله‌کشی شهر شیراز و بیمارستان مجهز نمازی را در آن شهر دائر کرده و ترتیبی برقرار شده بود که از محل درآمد فروش آب، هزینه‌های بیمارستان تأمین شود.

نکته‌ای که به نظر رسید این بود که اصولاً مردمان ثروتمند به دستگاه حاکم و دولت اطمینان ندارند و در مرحله اول سعی می‌کنند تا جایی که ممکن است ثروتشان را از ترس پرداخت مالیات و تجاوز مأمورین، از دید دولت پنهان نگهدارند و در ثانی، هرگاه قصد عمل خیری داشته باشند به علت عدم اعتماد به مأمورین دولت، پول خودشان را به دست آنها نخواهند سپرد که کار خیری انجام دهند زیرا تجربه به آنها نشان داده است که بارها اتفاق افتاده که کار مفیدی با همکاری مقامات دولتی و با نیت خیر توسط مأمورین صالح دولتی شروع شده ولی قبل از به نتیجه رسیدن آن طرح، به علت تغییر و تبدیل مقامات مربوطه، کار به اتمام نرسیده و یا با مشکلات عدیده برخورد کرده است. بنابراین، از بابت شرکت ثروتمندان در کارهای نیکوکاری و خدمات اجتماعی سدّی وجود داشت که باید به نحوی آن را از میان برداشت تا بتوان این نیروی عظیم را که بطور بالقوه در ایران وجود داشت به یک نیروی فعال مفید تبدیل کرد. بنابراین، حل این مسأله در دو موضوع خلاصه می‌شد؛ یکی رفع نگرانی ثروتمندان نیکوکار، دوم هدایت آنها به طرف اجرای طرحهای مفیدی که مورد نیاز جامعه امروزی ایران باشد. برای رفع نگرانی نیکوکاران، به نظر رسید که ما به جای این که طبق رویه گذشته آنها را به کارهای خیر تشویق کرده و بخواهیم که امکاناتی در اختیار ما بگذارند که آن کارها را انجام دهیم، به کلی صورت مسأله را تغییر داده و به آنها پیشنهاد کنیم در صورتی که مایل باشند طرح مفیدی را اجرا کنند ما به کمک آنها خواهیم شتافت و با امکاناتی که داریم، مشکلات آنها را برطرف خواهیم ساخت و کلیه هزینه‌های مربوط به رفع این مشکلات را تقبل خواهیم کرد و آنها می‌توانند تحت نظر خودشان کاری را که می‌خواهند انجام دهند و لازم نخواهد بود که دیناری به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بپردازند. به‌عنوان مثال اگر خواستند بیمارستانی را بنا کنند، ما وسیله خواهیم شد که از اراضی دولتی و یا شهرداری‌ها زمین لازم در اختیار آنها

گذاشته شود و هزینه طراحی بیمارستان و نظارت بر ساختمان را هم سازمان تأمین کند و کلیه پرداختهای مربوط به ساختمان بیمارستان نیز تحت نظر خودشان انجام شود. نظر من این بود که از این طریق ما بتوانیم کسانی را تشویق کنیم که از قالب کارهای سنتی خیریه خارج شده و در کارهای عام‌المنفعه بزرگ شرکت کنند و شروع این حرکت باعث شود که اعتماد دیگران جلب شده و ترس آنها از دست زدن به این گونه کارها بریزد و عده زیادی در این نوع کارها شرکت کنند.

در اولین فرصت، موضوع را به عرض والا حضرت اشرف رساندم و سعی کردم موافقت ایشان را برای شروع این کار جلب کنم. ایشان گفتند بهتر است موضوع در جلسه‌ای با حضور عده‌ای از آقایان وزرا و رجالی که مورد توجهشان بودند، مطرح شده و نظر آنها خواسته شود. به دنبال این تصمیم، جلسه‌ای با شرکت حدود ده نفر از افرادی که بیشتر اوقات مورد مشورت قرار می‌گرفتند تشکیل شد و از طرف سازمان شاهنشاهی نیز آقایان دکتر کاسمی و پرتو اعظم مرا همراهی کردند.

پس از بیان مطلب و توضیحاتی که به‌طور مفصل به اطلاع آقایان رسید جملگی لزوم تشویق مردم و بخش خصوصی را به انجام کارهای عام‌المنفعه و نیکوکاری مورد تأیید قرار دادند ولی بدون استثنا راه حل پیشنهادی درباره به‌ثمر رسیدن کار را غیر عملی دانسته و آن را رد کردند و یکی از آقایان وزرا که تجربه زیادی در بخش خصوصی داشت اظهار کرد که تنها راه حل عملی برای وارد کردن بخش خصوصی به کارهای عام‌المنفعه این است که به آنها تکلیف شود که چه کاری باید انجام دهند و الا نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد. البته این نحوه عمل با رویه‌ای که مورد نظر من بود یکصد و هشتاد درجه اختلاف داشت چون معتقد بودم که کار خیر باید از صمیم قلب و با دل و جان انجام شود و به محض این که مسأله فشار سیاسی و تکلیف کردن یک موضوع به میان آید کلیه جنبه‌های عاطفی و انسانی کار را نفی کرده و باعث دلسردی طرف مقابل خواهد شد و به محض این که خبر وجود چنین رویه‌ای به گوش دیگران برسد، نه تنها نتیجه مفیدی از این اقدام به دست نخواهد آمد، بلکه ممکن است سالها طول بکشد تا عوارض جنبی آن برطرف گردد.

از آنجایی که به موفقیت طرحی که پیشنهاد کرده بودم ایمان داشتم از والا حضرت اشرف تقاضا کردم موافقت کنند به مسئولیت شخص من، این طرح به مدت شش ماه به مرحله اجرا



درآید و چنانچه موفقیتی به دست نیاید به آن خاتمه داده شود. این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و از روز بعد مقدمات اجرای آن شروع شد.

در مرحله اول آقای ابوالقاسم پرتو اعظم به عنوان مجری و سرپرست این طرح انتخاب گردید و با کمک ایشان پیشنهادات مربوط به کمک‌هایی را که سازمان می‌تواند در اختیار نیکوکاران بگذارد مانند کمک‌های حقوقی برای تدوین اساسنامه بنیادهای نیکوکاری، کمک درباره به ثبت رساندن این گونه مؤسسات، گرفتن زمین از اراضی دولتی و شهرداری‌ها، تأمین هزینه‌های مربوط به مهندسی و تهیه نقشه‌های ساختمانی، رفع مشکلات اداری در سازمانهای دولتی و شهرداری‌ها و کمک‌هایی از این قبیل که برای افراد خصوصی که مایل به انجام کاری بودند بی‌نهایت ارزش داشت.

سپس از آقای فرهاد هرمزی مدیر مؤسسه تبلیغاتی فاکویا که آگهی‌های مربوط به بلیت‌های بخت‌آزمایی سازمان شاهنشاهی را به عهده داشت دعوت کردیم که در این کار خیر شرکت کند و طرح آگهی‌ها و پوستره‌های لازم را آماده سازد. این جوان فعال و پر حرارت که در این نوع کارها بی نظیر بود از این دعوت استقبال کرد و قبول کرد که به خرج خود کلیه طرح‌های تبلیغاتی لازم را تهیه نماید و در این مرحله از کار بود که نام برنامه «جنبش ملی نیکوکاری» ظهور کرد و از آن به بعد در تمام پوسترها و آگهی‌های مطبوعاتی و تلویزیونی و رادیویی از آن استفاده می‌شد و امیدوار بودیم که اشخاص نیکوکاری گام به پیش بردارند و این کاروان به حرکت درآید.

اولین نشانه موفقیت در این کار، در ملاقاتی بود که با آقای فتح‌الله معتمدی استاندار کرمان داشتیم. ایشان که از همکاران قدیم من در وزارت کار بودند به اتفاق آقای به نام افضل‌پور به دفتر من آمدند و اظهار داشتند که آقای افضل‌پور علاقمندند دانشگاهی در کرمان تأسیس نمایند و حاضرند برای این کار از ثروت شخصی خود مبلغ پنجاه میلیون تومان هزینه کنند که البته این رقم به نظر من عجیب و غیر قابل انتظار بود. زیرا حد اکثر رقمی که تا آن زمان از بابت کارهای عام‌المنفعه عنوان می‌شد از یک میلیون تومان تجاوز نمی‌کرد و این رقم پنجاه میلیون تومان به نظر غیر عادی می‌رسید.

آقای افضل‌پور گفتند من مغازه‌ای در اول خیابان فردوسی نزدیک به میدان توپخانه دارم و کارم فروش کتورهای برق می‌باشد و از این راه ثروتی به دست آورده‌ام و مایلم پنجاه میلیون تومان آن را برای تأسیس دانشگاهی به مصرف برسانم و برای تعیین محل دانشگاه مدت زیادی

است که مشغول مطالعه هشتم و به این نتیجه رسیده‌ام که یکی از عقب‌مانده‌ترین استانها از بابت آموزش عالی، استان کرمان است و بدین جهت مایلم این کار را در کرمان انجام دهم و حالا می‌خواهم بدانم شما برای به‌انجام رسیدن این کار چه کمکی می‌توانید بکنید؟

به ایشان گفتم پیشنهادشان به قدری مرا تحت تأثیر قرار داده که هر کاری را که برای انجام این پیشنهاد لازم باشد خواهم کرد. بنابراین اطمینان داشته باشید که هیچ گونه کوتاهی نخواهد شد. بدیهی است برای تأسیس یک چنین مؤسسه آموزشی باید در مرحله اول، موافقت وزارت علوم و آموزش عالی جلب شود و در صورتی که طرح پیشنهادی مورد موافقت قرار گیرد، می‌توان از اراضی دولتی در کرمان به میزان کافی به‌طور مجانی در اختیار دانشگاه قرار داد. پس از مذاکراتی که در این باره کردیم به ایشان پیشنهاد کردم بهتر است برای شروع کار، بنیادی به ثبت برسد که اعضای هیأت امنای آن، از طرف خود ایشان تعیین شوند و سمت مدیریت عامل و خزانه‌داری بنیاد را شخصاً عهده‌دار شوند که کلیه هزینه‌ها تحت نظر خودشان پرداخت گردد و فقط یک نفر از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در هیأت امنای عضویت داشته باشد. کلیه این پیشنهادات مورد قبول ایشان قرار گرفت و بنا شد در این باره مطالعه بیشتری کرده و مجدداً تماس بگیرند.

پس از خاتمه این جلسه، کلیه مطالب را به اطلاع والا حضرت اشرف رساندم و باعث حیرت ایشان شد و اظهار علاقه کردند که شخصاً آقای افضل‌پور را بپذیرند و بنابراین ترتیب وقت شرفیابی داده شد و چند روز بعد، آقای افضل‌پور به حضور والا حضرت شرفیاب شدند و پس از توضیح کاملی که درباره لزوم ایجاد این دانشگاه در کرمان دادند تقاضا کردند که والا حضرت ریاست هیأت امنای این دانشگاه را قبول نمایند که ایشان نیز موافقت کردند.

در هفته‌های بعد، موضوع تشکیل بنیاد و کسب موافقت وزارت علوم از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دنبال شد و با پیگیری مستمر آقای پرتو اعظم به نتیجه رسید. آقای افضل‌پور نیز یکی از شایسته‌ترین دفاتر مهندسی مشاور را که متعلق به آقای مهندس منقح بود برای طراحی ساختمانهای دانشگاه انتخاب نمود و تقبل کرد که تمام هزینه طرحها را شخصاً تأمین نماید. آقای مهندس منقح نیز پس از مطالعات مقدماتی پیشنهاد کرد که دوپست هکتار از اراضی دولتی که در اختیار وزارت منابع طبیعی بود برای این کار اختصاص داده شود که آن هم با سفارش من به آقای ناصر گل‌سرخ‌ی وزیر منابع طبیعی در فاصله کوتاهی انجام شد و به این ترتیب کار تأسیس دانشگاه کرمان پا گرفت و به مرحله اجرا درآمد و همانطور که پیش‌بینی

می‌کردیم برداشتن قدم اول توسط آقای افضل‌پور و تبلیغاتی که درباره شروع جنبش ملی نیکوکاری انجام شد، افراد دیگری را نیز تشویق کرد که در این راه قدم بگذارند.

طرح‌های ساختمانی دانشگاه کرمان در ظرف چند ماه آماده گردید و عملیات ساختمانی شروع شد و آقای افضل‌پور نیز تمام وقت خود را صرف پیشرفت این کارها می‌کرد و در بازدیدی که از این طرح به عمل آمد مشاهده شد که ایشان شخصاً در زیر آفتاب سوزان مشغول کمک کردن به پیشرفت کارها بوده و مانند یک کارگر ساده با سایر کارگران همکاری می‌کند و وقتی برایش مسلم شد که تمام مقامات دولتی در اجرای این طرح با او همراه بوده و با آغوش باز از این کار عام‌المنفعه استقبال کرده و بدون چشمداشتی به کمک او شتافته‌اند، اعلام کرد که تصمیم دارد تا آخرین ریال خود را صرف تأسیس این دانشگاه بکند و حاضر نشد هیچ گونه کمک مالی از سازمان درخواست نماید. پس از حدود یک سال، قسمت اول ساختمانهای دانشگاه به پایان رسید و با کمک وزارت علوم و آموزش عالی، کادر آموزشی آن تعیین شد و در سطح محدودی شروع به پذیرش دانشجویان کردند.

دومین فردی که پیشقدم شد، فرد نیکوکاری به نام آقای شرافت یزدی بود. این مرد خیر و خوشنام پیشنهاد کرد که بنائی را که به قیمت سی میلیون تومان در دست ساختمان دارد برای تأسیس یک بیمارستان در شهر یزد اختصاص دهد و آن را تجهیز نماید مشروط بر این که سازمان وسیله بهره‌برداری از این بیمارستان را فراهم سازد که البته در این مورد نیز از کلیه امکانات سازمان شاهنشاهی برای به‌راه انداختن این بیمارستان استفاده شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

مدتی نگذشت که آقای پرتو اعظم اطلاع دادند که برادر آقای شرافت لاری نیز داوطلب شده است که مبلغ شصت میلیون تومان برای اجرای یک طرح آموزشی پرداخت نماید. یک روز صبح قبل از این که به دفتر بروم، آقایایی تلفن کرد و گفت آقای انصاری، من نیکبخت هستم و شاید شما مرا به یاد نداشته باشید ولی من شما را خوب به خاطر دارم و از دور همیشه کارهای شما را دنبال می‌کرده‌ام. من ناظم مدرسه شما بودم و پس از چند سال خدمت در وزارت فرهنگ به شرکت نغت منتقل شدم. با شنیدن کلمه ناظم مدرسه به خاطر آمد که این شخص کیست. در زمانی که من کلاس اول دبیرستان را می‌گذراندم ایشان ناظم مدرسه ما بود. مردی بود بلند قد که همیشه عینک سیاه به چشم داشت. بسیار بد اخلاق، سختگیر و ترشروی. تمام شاگردها از او می‌ترسیدند و اغلب معلمین نیز از او حساب می‌بردند. با ادب و احترام

زیاد، به ایشان اظهار آشنایی کردم و جویای حالشان شدم. ایشان گفتند من مدتی است بازنشسته هستم و به علت ناراحتی قلبی که دارم فکر نمی‌کنم عمرم دوامی داشته باشد و بدین جهت است که مزاحم شما شده‌ام. من یک همسر و سه فرزند دارم که هر کدام خانواده خود را تشکیل داده و از نظر مالی مستغنی هستند ولی همسر من با من زندگی می‌کند و پس از من با حقوق بازنشستگی من که به او تعلق خواهد گرفت زندگانی مرفهی خواهد داشت. خانه‌ای دارم به مساحت چهارصد و پنجاه متر در نزدیکی میدان ورزشی امجدیه و چون بعد از حیات من به فرزندانم خواهد رسید احتمال می‌دهم که بر سر تقسیم این ملک، همسر من بی‌خانمان شده و فرزندانم هم با یکدیگر اختلاف پیدا کنند. بنابراین چون نحوه کار شما را می‌پسندم و به آن اطمینان دارم، تقاضایم این است که خانه من را که بیش از دو میلیون تومان ارزش دارد به‌عنوان هدیه به برنامه جنبش نیکوکاری سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی قبول کنید و فقط اجازه دهید که همسر من تا پایان عمر در این منزل بدون پرداخت اجاره، اقامت داشته باشد. پس از شنیدن پیشنهاد ایشان، ضمن تشکر، خواهش کردم برای ادامه مذاکره و یک دیدار، به دفتر من تشریف بیاورند.

در موعد مقرر ایشان آمدند و دیدم همان عینک سیاه را به چشم دارند و پس از گذشت چهل سال، کاملاً می‌توانستم ایشان را بشناسم و پس از تعارفات معمول و تشکر از اعتمادی که به من اظهار داشته بودند، از آقای پرتو اعظم نیز خواهش کردم به دفتر من آمده و با ایشان آشنایی حاصل کنند و ترتیب کارشان را بدهند. این هم یکی از مواردی بود که هنوز به‌خاطر من مانده است.

به‌هرحال، برنامه جنبش ملی نیکوکاری با کوشش شبانه‌روزی آقای پرتو اعظم هرروز وسعت بیشتری می‌یافت و در پایان یک سال که از شروع این برنامه گذشت، نتیجه آن حیرت‌انگیز بود و از طرف مردم چنان استقبالی شد که به هیچ‌عنوان تصور آن را نمی‌کردیم و به‌همین جهت، جلسه‌ای در حضور والا حضرت اشرف با شرکت تمام آقایان وزرا و رجالی که در جلسه اول پیشنهاد این برنامه حضور داشتند، تشکیل شد و پس از مقدمه کوتاهی که من بیان کردم، آقای پرتو اعظم گزارش یکساله فعالیت‌های برنامه جنبش ملی نیکوکاری را به‌اطلاع حضار رساندند و اسامی نیکوکارانی را که در این برنامه شرکت کرده بودند با ذکر رقم کمک و طرحی که اجرا شده یکایک خواندند و هنگامی که جمع کل طرح‌های عام‌المنفعه و نیکوکاری را که رقم هشتصد میلیون تومان بود، اعلام کردند، صدای تحسین حضار جلسه شنیده شد. در آن زمان،

این رقم معادل شش برابر بودجه شهرداری تهران و حدود چهل برابر درآمد مالیات کلیه املاک مزروعی مملکت قبل از اصلاحات ارضی بود و در طی سال بعد که مصادف با اعتصابات و ناآرامی در کشور بود، جمع رقم فعالیتهای برنامه جنبش ملی نیکوکاری به یک میلیارد و دویست میلیون تومان رسید و به جرأت می‌توانم بگویم که قسمت اعظم موفقیت این برنامه مدیون شخصیت استثنائی و لیاقت و خوشنامی آقای ابوالقاسم پرتو اعظم بود که در برخورد با اشخاص، اعتماد و اطمینان آنان را جلب می‌کرد.

موفقیت این برنامه و استقبال بی‌نظیری که از آن شد، نشان داد که تا چه حد مردم علاقمند به شرکت در کارهای عام‌المنفعه و نیکوکاری می‌باشند و چه نیروی عظیمی به‌طور بالقوه وجود دارد که هرگاه اطمینان آنها جلب شود می‌توان با استفاده از این نیرو، قسمت مهمی از مشکلات و کمبودهای کشور را برطرف ساخت و در آنجایی که مربوط به فعالیتهای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی می‌شد به‌نظرم رسید که ما باید اصولاً کلیه فعالیتهای در دست اقدام سازمان را یک‌به‌یک دوباره مورد بررسی قرار دهیم و کارهایی را که زمانی اهمیت زیادی داشته و دستگاه دیگری هم در آن مورد فعالیت نداشته است و به‌همین دلیل سازمان عهده‌دار آن گردیده و در زمان حاضر مؤسسات دیگری آن فعالیتها را دنبال می‌کنند، به آنها واگذار کنیم و نیروی انسانی و امکانات مالی خود را در راه تشویق و مشارکت مردم در کارهای عام‌المنفعه و نیکوکاری به‌کار بندیم. به‌عنوان مثال در زمانی که هیچ‌گونه خدمات درمانی در دهات کشور وجود نداشت تأسیس تعدادی درمانگاه روستایی در نقاط دورافتاده مملکت از اقدامات بسیار مهم و بی‌نظیری بود که تا آن زمان سابقه نداشت ولی حالا که تأسیسات درمانی کشور در اغلب شهرها دایر شده و هر ساله چندین هزار سپاهی بهداشت برای انجام خدمات بهداشتی و درمانی به روستاهای کشور می‌روند دیگر اداره دویست و پنجاه درمانگاه با هزینه زیاد و مشکلات بسیار، از نظر تأمین کادر پزشکی و تأمین دارو و خدمات، از اهمیت سابق برخوردار نیست و می‌توان این تأسیسات را به وزارت بهداری واگذار کرد و به‌جای آن با کمک گرفتن از مردم نیکوکار، فعالیتهای جدیدی را آغاز نمود.

در این باره با والا حضرت اشرف موضوع را در میان گذاشتم و ایشان نیز با این که خودشان طرح ایجاد درمانگاههای روستایی را پایه‌گذاری کرده بودند و نسبت به حفظ و اداره آنها علاقه زیادی داشتند و برایشان جنبه عاطفی داشت، اما چون از نتیجه برنامه جنبش ملی نیکوکاری بسیار خوشحال و راضی بودند با اصل تجدید نظر در کلیه فعالیتهای سازمان شاهنشاهی

خدمات اجتماعی و توجه بیشتر به گسترش برنامه جنبش ملی نیکوکاری موافقت فرمودند و بر این اساس، مطالعاتی در این راه شروع شد. البته با پیش آمدن ناآرامی‌ها در کشور و اعتصابات عمومی و سپس انقلاب اسلامی، تمام آن فعالیتها متوقف و آن آمال و آرزوها برای خدمت به مردم، نقش بر آب شد.

## امور مالی و منابع درآمد

حالا آخرین سؤال را در مورد امور مالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مطرح می‌کنم. بطوری که در طول این مصاحبه روشن شد سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی سازمانی بود تحت ریاست پادشاه و نظارت و سرپرستی خواهر توأمان ایشان والا حضرت اشرف و سالانه وجوه قابل ملاحظه‌ای از منابع مختلف در اختیار این سازمان قرار داده می‌شد و به مصارف امور عام‌المنفعه و خیریه می‌رسید. حالا به‌عنوان پایان کلام ممکن است بفرمایید منبع درآمدهای عمده این سازمان چه محلهایی بود و نحوه نظارت بر هزینه‌ها به چه طریقی انجام می‌شد؟

منبع اصلی و مهم درآمد سازمان، از محل نیم درصد عوارض گمرکی بود که طبق قانون برای امور عام‌المنفعه و خیریه منظور گردیده و بین دو سازمان شیر و خورشید سرخ و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تقسیم می‌شد. منبع مهم دیگر، درآمد حاصله از بخت‌آزمایی ملی بود که در انحصار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی قرار داشت. این مبلغ در ابتدا رقم قابل ملاحظه‌ای نبود ولی در سالهای آخر، به‌علت رشد اقتصادی کشور و تبلیغات مؤثری که توسط مؤسسه فاکوپا انجام گرفته بود به حدود هفتاد میلیون تومان در سال می‌رسید و سازمان برای تحصیل این درآمد دیناری نمی‌پرداخت زیرا تمام هزینه‌ها از طرف مؤسسه فاکوپا انجام می‌شد و تمام جوایزی که به برندگان داده می‌شد از طرف آن مؤسسه بود و در مقابل، تمام هزینه‌هایی که می‌پرداخت در صدی از عواید بخت‌آزمایی به آن مؤسسه می‌رسید. نظارت بر اجرای این کار نیز توسط یک هیأت ناظر مرکب از نماینده وزارت دارایی و نماینده خزانه‌دار سازمان شاهنشاهی و چند نفر دیگر که هیأت نظار را تشکیل می‌دادند انجام می‌شد و وظیفه نماینده وزارت دارایی اطمینان از حصول مالیاتی بود که باید از این بابت به خزانه دولت پرداخت گردد.

عواید فروش بلیت‌های بخت‌آزمایی نیز که معمولاً در کشورهای دیگر رقمی بالای سی درصد است در ایران به بیست و پنج درصد محدود شده بود و هفتاد و پنج درصد بقیه درآمد فروش بلیت، به‌عنوان جایزه برندگان به آنها برگردانده می‌شد و به‌همین جهت بود که شرکت در خرید بلیت‌های بخت‌آزمایی مورد استقبال مردم قرار گرفته بود.

منبع سوم درآمدهای سازمان، سود حاصل از عملیات مؤسساتی بود که طی سالهای گذشته ایجاد کرده بودند مانند شرکت داروپخش که بزرگترین کارخانه داروسازی در خاور میانه بود و شرکت بیست و پنج شهریور که به‌نام شرکت افست نامیده شد. سود عملیات این مؤسسات نیز به خزانه سازمان واریز می‌گردید.

علاوه بر این، از محل پس‌اندازهای سازمان که طی سی سال ذخیره شده بود صندوق به‌نام صندوق سرمایه‌گذاری تشکیل گردیده بود که تحت نظر هیأت امنائی با عضویت رئیس بانک ملی ایران که سمت خزانه‌دار سازمان را داشت و عده‌ای از اعضای هیأت مدیره و آقای خردجو رئیس بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که سمت مدیر عاملی این صندوق را عهده‌دار بود اداره می‌شد و دارایی این صندوق را که در حدود یکصد میلیون تومان بود در صنایع مختلف سرمایه‌گذاری کرده بودند که کلیه عواید آن برای تأمین هزینه امور عام‌المنفعه و خیریه در اختیار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی گذاشته می‌شد. علاوه بر اینها، درآمدهای متفرقه‌ای وجود داشت که افراد نیکوکار برای انجام امور خیر در اختیار سازمان می‌گذاشتند.

ولی موضوع مهم، نظارت بر هزینه‌های این سازمان عظیم بود که درآمدهای حاصله به‌طور صحیح به‌مصرف کارهای عام‌المنفعه و خیریه برسد. این نظارت از چندین طریق انجام می‌شد و از ابتدا با دقت و ریزی‌بینی شادروان دکتر جواد آشتیانی که اولین مدیر عامل این سازمان بود، ترتیب کارها به‌طوری داده شده بود که هر یک از واحدهای اجرایی، سازمان حسابداری کوچک خودشان را داشتند که رسیدگی به ارقام هزینه و درآمد آنها به‌آسانی امکان‌پذیر بود و مسؤولین نمی‌توانستند به‌عذر مخلوط بودن حسابها با حساب واحدهای دیگر از جواب دادن طفره ببرند. دیگر این که چون از ابتدای کار، رئیس بانک ملی ایران سمت خزانه‌داری سازمان را بر عهده داشت، مأمورینی که برای تنظیم دفاتر حسابداری از بین کارکنان بانک ملی اعزام داشته بود، روشهایی را پیاده کرده بودند که در بانکها مورد عمل است و عده‌ای از آنها نیز بعد از پایان خدمت در بانک ملی، در قسمت امور مالی سازمان به کار مشغول شده بودند و با همان دقت و روشی که در بانک ملی معمول بود، به‌کار ادامه می‌دادند.

علاوه بر این، رئیس بانک ملی یکی از افراد مورد اطمینان خود را به عنوان نماینده خزانه دار تعیین کرده بود که باید کلیه چک‌های پرداختی را بررسی و امضا نماید. بدین ترتیب، سازمان از لحاظ امور مالی یکی از بهترین حسابدارها را داشت و این نوع نظارت و دقت در پرداخت هزینه‌ها، ادامه کار این دستگاه را امکان‌پذیر ساخته بود. زیرا در دوران حکومت آقای دکتر مصدق که ایشان روابط بسیار تیره‌ای با والاحضرت اشرف داشتند یک هیأت موشکاف و پرونده‌ساز را برای رسیدگی به حسابها و پیدا کردن هزینه‌های غیر موجه به این سازمان اعزام داشته بودند تا شاید بتوانند با استفاده از آن مدارک، پرونده‌ای علیه ایشان تنظیم نمایند. ولی این هیأت پس از مدتها رسیدگی و جستجو موفق نشدند موردی را پیدا کنند که به آن ایرادی وارد سازند و در نتیجه آقای دکتر مصدق، آقای جواد آشتیانی را احضار کرده و ضمن دلجویی از ایشان، با خط خودشان عملیات و نحوه کار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تأیید کردند.

با وجود این سابقه، معلوم بود که دستگاه مالی و نظارتی که ایجاد گردیده وظایف خود را به نحو خوبی انجام می‌دهد. علاوه بر این، در آخر هر سال هیأتی از طرف دیوان محاسبات وزارت دارایی به سازمان می‌آمدند و کلیه حسابهای دستگاههای مختلف را حسابرسی کرده و گواهی می‌کردند. لذا وقتی مسؤولیت اداره این تشکیلات به عهده من واگذار شد، هیچ گونه تغییری در روش کارها و کادر فنی امور مالی ندادم و تمام کارها به‌روال سابق ادامه یافت و تنها یکی از مدیرکل‌های سابق وزارت کشور را که تخصص کامل در امر تهیه بودجه برنامه‌ای داشت، به نام آقای عباسعلی سربندی برای تصدی سمت مدیریت بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی انتخاب کردم.

پس از وقوع انقلاب اسلامی یکی از دستگاههایی که مورد توجه انقلابیون قرار داشت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بود که به آن هجوم بردند تا شاید خوراکی برای تبلیغات علیه رژیم گذشته به دست آورند ولی در این موقع دو نفر از اشخاص شجاع و با شرافت که من در تمام دورانی که در سازمان بودم شاید بیش از یکی دو بار آنها را ملاقات نکرده بودم و هر دو آنها سمت معاونت حسابداری و امور مالی سازمان را به عهده داشتند و افرادی مسلمان، مؤمن و دارای تعصبات مذهبی بودند در مقابل انقلابیون ایستادند و صریحاً اعلام کردند که تمام کارهای امور مالی زیر دست آنها انجام شده و اگر ایرادی باشد باید آنها مورد مؤاخذه قرار گیرند و به این ترتیب، انقلابیون به‌راه خود رفته و موضوع فیصله یافت.



این بود خلاصه‌ای از اقداماتی که در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی انجام گرفت.

از این فرصتی که برای انجام این مصاحبه به ما دادید بی‌نهایت متشکرم و اینک به‌عنوان پایان کلام ممکن است بفرمایید با پیش آمدن انقلاب، شما چه وضعی پیدا کردید؟

در اوایل سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ م. یعنی سالی که انقلاب پیش آمد برای بازدید فعالیت‌های اجتماعی در استان آذربایجان غربی برنامه‌ای تهیه شده بود که والا حضرت اشرف از این برنامه‌ها بازدید کنند و من هم به‌همراه ایشان به رضائیه رفتم. در حین بازدید یکی از این برنامه‌ها، دچار خونریزی شدیدی از ناحیه بینی شدم که مداوای پزشکان معالج مؤثر نیفتاد و ناچار شدند با هواپیمای اختصاصی مرا به بیمارستان رضا پهلوی در تجریش ببرند. مقدار خونریزی به‌حدی زیاد بود که در روز بعد، بیش از سی در صد از خون بدن خارج شده بود و به‌همین جهت آقای دکتر قائم‌مقامی از دانشگاه جازن هاپکینز که با ما همکاری داشت خواستند که به‌فوریت متخصصی را به تهران اعزام نمایند و سفارت ایران در واشنگتن را هم در جریان گذاشتند و با دخالت مستقیم دوست عزیز و بزرگوام آقای اردشیر زاهدی در ظرف بیست و چهار ساعت رئیس بخش گوش و حلق و بینی بیمارستان جازن هاپکینز با یکی از همکارانش و وسایل لازم به تهران آمدند و در اثر کوشش‌های ایشان پس از پانزده روز بهبودی یافتم و بیمارستان را ترک کردم و به کارهای معمول پرداختم. پس از این جریان در اوایل آبان‌ماه آن سال برای انجام مأموریتی برای مدت یک هفته به اروپا مسافرت کردم و روز قبل از مراجعت که قرار بود از پاریس به تهران برگردم ناگهان مواجه با خونریزی بینی شدم که بلافاصله به بیمارستان آمریکایی پاریس مراجعه کردم و وقتی سوابق خونریزی را با دکتر معالج در میان گذاشتم پس از معالجات اولیه توصیه کرد که تا مدتی از فعالیت‌های پر درد سر و مسافرت با هواپیما خودداری کنم و به همین جهت مسافرت به تهران را به‌تعویق انداختم و جریان را به‌اطلاع والا حضرت اشرف رساندم و ایشان نیز دستور دادند موقتاً در پاریس بمانم تا دکترها اجازه مسافرت بدهند. البته در این روزها مرتباً خبرهای اعتصابات و شلوغی‌ها به پاریس می‌رسید و به‌رحال دوران سه‌ساله انتصاب من در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تمام می‌شد و باید درباره آن تصمیمی گرفته شود و مدیر مسئولی کارهای سازمان را به‌دست بگیرد. بنابراین در چنین شرایطی که وضع سلامتی و امکان مسافرت من مبهم بود و والا حضرت اشرف هم در آمریکا بودند قرار شد به‌طور موقت آقای دکتر نصرت‌الله کاسمی مسئولیت مدیر عاملی سازمان را عهده‌دار شوند و

بدین ترتیب اقامت من در فرانسه ادامه پیدا کرد و بعد از مدت کوتاهی با پیش آمدن انقلاب تا به امروز ادامه یافت.

بسیار متشکرم.

## فهرست اسامی

- ابتهاج، ابوالحسن، ۶۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۵،  
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰،  
 ۱۶۲، ۱۸۷، ۲۰۶  
 آتابای، فابوالفتح، ۱۶۵  
 اتحادیه، مهندس مسعود، ۴۴، ۸۵  
 آجودانی، تیمسار سرتیپ احمد، ۴۰  
 احمدی، اشرف، ۲۷۰  
 هاحمدی، دکتر احمد علی، ۱۱، ۱۵۱،  
 ۱۷۶، ۱۸۸  
 اخلاقی، عطاءالله، ۱۸۴  
 اخوی جمال، ۳۷  
 آدامز، لوسی، ۵۲  
 ادیب محمدی، علی اصغر، ۲۰۷، ۲۲۰،  
 ۲۲۱، ۲۲۲  
 آذری، ۱۸۱  
 آرامش، احمد، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵،  
 ۱۵۳  
 اردلان، عباسقلی، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۸۱  
 اردلان، علی، ۷۴  
 ارسنجانی، حسن، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶  
 آریانا، منوچهر، ۱۰۸، ۱۱۱  
 اژدری، مهندس علی اصغر، ۱۸۷، ۲۸۱  
 اسعد، داراب، ۱۱  
 آشتیانی، دکتر جواد، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹،  
 ۲۷۱، ۳۰۴  
 اصفیا، مهندس صفی، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،  
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵،  
 ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۶،  
 ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۲  
 اعتبار، دکتر عبدالحسین، ۹۵  
 اعلم، مهندس مجید، ۷۸  
 افخمی، عبدالعلی، ۱۴۷، ۱۴۸  
 افخمی، غلامرضا، ۱۲۱  
 افخمی، مهناز، ۲۷۱  
 افضلی‌پور، علی رضا، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸  
 اقبال، دکتر منوچهر، ۱۰، ۳۵، ۷۷، ۸۰، ۸۸،  
 ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴،  
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،  
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۷۸،  
 ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۷۰  
 الموتی، نورالدین، ۱۵۵، ۱۵۶  
 امام مردوخ، ۲۳۷  
 امامی، دکتر احمد، ۱۰۴  
 امامی، نظام‌الدین، ۳۵، ۸۷  
 آموزگار، حبیب‌الله، ۳۷، ۳۸

برایانت، ویلیام، ۱۲۴  
برزرگر، ۱۶۷  
بقائی، دکتر مظفر، ۲۴۱، ۲۴۲  
بهداری، دکتر کریم پاشا، ۶۶، ۲۵۴  
بهبهانی، آیت‌الله، ۲۰۷  
بهرامی، دکتر احمدعلی، ۱۰۸، ۱۲۲  
بیانی، دکتر خانابا، ۱۰۴  
پاکروان، تیمسار سرلشکر حسن، ۲۰۴  
پالانچیان، مهندس لئون، ۲۰۵  
پرتو اعظم، ابوالقاسم، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶  
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱  
پرخیده، مهندس، ۸۵  
پهلوی، اعلیحضرت رضا شاه، ۶، ۴۶، ۶۴  
۷۲، ۷۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۹۱  
پهلوی، اعلیحضرت محمد رضا شاه، ۳۷  
۳۸، ۵۷، ۹۰، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹  
۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۱  
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹  
۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴  
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳  
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶  
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۰  
پهلوی، والاحضرت اشرف، ۳۹، ۲۰۳  
۲۴۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸  
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷  
۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵  
۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶

آموزگار، دکتر جمشید، ۲۵، ۲۶، ۶۸، ۹۵  
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰  
۱۵۱  
آموزگار، دکتر جهانگیر، ۱۸۳  
امیر پرویز، امیرحسین، ۸  
امینی، دکتر علی، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۶  
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۳  
انتخابی، دکتر، ۲۴۷  
انتظام، عبدالله، ۶۰، ۱۱۳، ۲۳۴  
اندرسن، لئو، ۱۲۴  
انصاری، سرلشکر محمود خان (امیر  
اقتدار)، ۵، ۶  
انصاری، سرلشکر ولی الله، ۷۰  
انصاری، محمدحسین، ۵  
انصاری، نازنین، ۱۲۱  
انصاری، هوشنگ، ۲۱۴  
انواری، ۸۱، ۸۳، ۸۴  
آهی، دکتر، ۹۸  
اوبراین، ۱۱۳  
اولیور، جان، ۱۴۹، ۱۵۱  
ایازی، مهندس، ۱۹۳  
آیزنهاور، دوایت، ۸۹، ۹۰  
ایقانی، دکتر، ۱۱۸  
ایمن، ایرج، ۲۰۴  
باتمانقلیچ، تیمسار سپهد نادر، ۲۳۲  
بختیار، تیمسار تیمور، ۱۰۳  
بختیار، دکتر شاپور، ۴۴، ۴۵

خسروانی، عطاءالله، ۱۰۸، ۲۳۶، ۲۳۷،  
 ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲  
 خطاطان، ۹۳  
 خوش کیش، یوسف، ۵۸  
 دفتری، دکتر عبدالله، ۵۸  
 دولت آبادی، حسام الدین، ۱۰۴، ۱۰۷  
 دیبا، فریده، ۲۱۳  
 راجی، مهندس ابوالحسن، ۱۷، ۲۲، ۲۷۹  
 رام، دکتر هوشنگ، ۱۲، ۶۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲،  
 ۱۰۳  
 رامبد، هلاکو، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳  
 رجالی، دکتر سیمین، ۲۷۱  
 رجالی، کورس، ۷۴، ۸۹  
 رحمدل، فرخ، ۱۰۵  
 رزم آرا، سپهبد حاجی علی، ۱۶  
 رزم آرا، مهندس رضا، ۹۵، ۲۷۲، ۲۸۰،  
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴  
 رشیدیان، اسدالله، ۱۰۸، ۲۲۵  
 رضائی، دکتر قاسم، ۱۰۴  
 رفیعی، دکتر، ۳۳  
 رمضان نیا، مهندس لطیف، ۱۹۳  
 رهنما، مجید، ۲۷۲، ۲۷۵  
 روحانی، فؤاد، ۸۵، ۸۶  
 روحانی، مهندس منصور، ۱۶۸، ۱۶۹،  
 ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،  
 ۱۸۸، ۱۹۰  
 روحی، دکتر، ۲۷۸

پهلوی، والاحضرت شاهپور عبدالرضا،  
 ۱۲، ۱۳، ۱۴  
 پهلوی، والاحضرت فاطمه، ۲۴۴، ۲۴۶  
 پیرنیا، باقر، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۸۱  
 پیرنیا، داریوش، ۲۲۹  
 تاجبخش، غلامرضا، ۱۰۰  
 تدین، سید محمد، ۹  
 ترومن، هری اس، ۱۵  
 تزینی، حسن، ۱۰۵  
 جالینوسی، ۴۴  
 جامعی، دکتر، ۴۵  
 جعفری، سرکار سرهنگ، ۲۳۸، ۲۳۹  
 جلالی، دکتر، ۹۸، ۱۰۴  
 جمشید، خبیر، ۱۴  
 جهانشاهی، محمد، ۱۲۳، ۱۳۶  
 حجازی، مطیع الدوله، ۱۰۴  
 حسابی، دکتر محمود، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۲۷،  
 ۲۸  
 حسنعلی منصور، ۱۶۷  
 حکیمی، حکیم الملک ابراهیم، ۹  
 حکیمی، مهندس نادر، ۱۸۷  
 خبیر، جمشید، ۱۳، ۱۴  
 خبیر، دکتر پرویز، ۲۲۹، ۲۴۹  
 خدایاری، قدرت الله، ۲۴۰  
 خردجو، ابوالقاسم، ۹۵  
 خرسند، دکتر، ۴۷

- روزولت، کریمت، ۵۹
- ریاضی، مهندس عبدالله، ۲۳۴، ۲۹۱
- زاد، اکبر، ۹۹
- زاهدی، اردشیر، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۴۳، ۶۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۰۵
- زاهدی، تیمسار سپهبد فضل الله، ۲۴، ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۶۵
- زنجانی، مهندس کاظم، ۱۴۰
- زنگنه، مهندس احمد، ۱۷، ۱۸، ۴۱
- سالور، عباس، ۲۱۴
- سبزواری، ۲۱۷
- سجادی، دکتر محمد، ۹، ۱۰۰
- سرابندی، عباسعلی، ۳۷، ۳۰۵
- سرداری، دکتر، ۱۱۱
- سرکشیک، حسین، ۲۹۰، ۲۹۲
- سرلک، مهندس تقی، ۹۵، ۲۲۲، ۲۲۴
- سلطانی، مهندس سلطانمحمد، ۱۵۴، ۱۵۷
- سمیعی، مهدی، ۹۵، ۹۷
- سمیعی، نصرالله، ۴۵
- سیاح، کنل کاظم خان، ۶
- سیمور، والتن، ۱۴۴
- شادمان، دکتر سید فخرالدین، ۶۵، ۶۷
- شاهقلی، دکتر منوچهر، ۲۴۴، ۲۸۳
- شاهکار، دکتر محمد، ۱۰۴
- شاهنده، عباس، ۲۱۹، ۲۲۰
- شجاعی، حسین، ۱۰۸، ۱۱۱
- شرقی، دکتر نادر، ۲۶۶، ۲۷۹
- شریعت، دکتر باقر، ۲۳۷
- شریف امامی، مهندس جعفر، ۸، ۱۰۶
- ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۴۶، ۲۳۴
- شریفی، دکتر، ۲۲۷
- شفائی، دکتر شاپور، ۲۷۷، ۲۷۹
- شفیق، احمد، ۳۹، ۴۰
- شهرستانی، جواد، ۲۳۲، ۲۵۹
- شهمیرزادی، دکتر حسن، ۶۲، ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۶۲
- شهید نورائی، دکتر حسن، ۹
- شیرلو، احمدخان، ۵
- صاحبدیوانی، غلامحسین، ۲۸۲
- صادق وزیری، ۷۷
- صدر، دکتر جواد، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۴۹
- صرافزاده، ۵۲
- صفاری، تیمسار سرتیپ، ۱۰۴، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۲۰
- صنعتی زاده، حاجی اکبر، ۲۸۸
- صورتگر، دکتر لطفعلی، ۷
- ضرغام، سرلشکر، ۹۱، ۹۲، ۹۳
- ضیائی، دکتر محسن، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
- طالقانی، مهندس خلیل، ۱۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۶۲
- عارف، عبدالرحمن، ۲۳۰
- عالیخان، دکتر علینقی، ۲۲۶، ۲۷۱

- عامری، سلطان خلیل، ۴۹  
 عامری، سلطان محمد، ۱۲، ۱۳  
 عامری، هوشنگ، ۱۱، ۱۲، ۱۱۸  
 عاملی، دکتر عزت الله، ۱۹۹، ۲۳۳  
 عبدالناصر، جمال، ۲۰۳  
 عدل طباطبائی، دکتر عبدالرضا، ۲۴۵، ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 عدل، پروفیسور یحیی، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳  
 عرفانی، ۸۵  
 عسگری، مهندس منصور، ۱۸۵  
 عطائی، بهمن، ۱۶۷  
 علاء، ایران، ۲۸، ۲۹، ۳۷  
 علاء، حسین، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۵۸، ۶۵  
 ۶۶، ۶۷، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۶۱  
 علم، امیر اسدالله، ۳۸، ۳۹، ۱۰۲، ۱۰۳  
 ۱۰۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۱۲، ۲۵۹  
 ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۰  
 علوی مقدم، تیمسار سرلشکر مهدی قلبی،  
 ۹۴  
 غفاری، ابوالحسن، ۹۹  
 غفاری، عباس، ۱۱  
 فاطمی، دکتر مشیر، ۸۷  
 فرخان، مهندس، ۸۵  
 فرمانفرمائی، دکتر حافظ، ۹۹  
 فرمانفرمائی، دکتر علینقی، ۹۹  
 فرود، فتح الله، ۱۰۸  
 فروغی، مهندس محسن، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲  
 ۲۸۵  
 فزونئی، مهندس سعید، ۹  
 فلاح، دکتر رضا، ۸۵  
 فیروزیان، دکتر سهراب، ۲۱۴  
 قائم مقامی، دکتر پرویز، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶  
 ۲۷۷، ۳۰۵  
 قدیمی، مهندس حمید، ۲۰۵  
 قوام نظامی، رکن الدین، ۱۸۸  
 قوام السلطنه، احمد، ۸، ۹، ۱۰۷، ۱۱۹  
 کاسمی، دکتر نصرت الله، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵  
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۱۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۹۵، ۳۰۶  
 کاشانی، ابراهیم، ۷۵، ۷۶، ۱۱۷  
 کاشانی، حاج علینقی، ۱۱۴  
 کاشفی، محمود، ۹۱  
 کاظمی، دکتر داود، ۲۶۸  
 کاظمی، دکتر محمد، ۱۵۶  
 کاظمی، منوچهر، ۴۴، ۱۰۰  
 کلاپ، گوردون، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸  
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۶  
 ۱۶۶، ۱۸۷  
 کلالی، دکتر منوچهر، ۶، ۱۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷  
 کیا، دکتر صادق، ۹۹، ۱۰۰  
 کیان، دکتر غلامرضا، ۱۰  
 کیانپور، دکتر غلامرضا، ۲۳۲  
 گلسرخی، مهندس ناصر، ۱۰۰، ۲۹۷  
 گنجه‌ای، مهندس فرهاد، ۹۷، ۹۹

- گنجی، دکتر منوچهر، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
- گودرزی، دکتر منوچهر، ۶۶، ۲۵۲
- گولدن، جیمز، ۱۵
- لاری، شرافت، ۲۹۸، ۲۹۹
- لیلیانتال، دیوید، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
- ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۶
- ۱۶۶، ۱۸۷
- ماکو، بیات، ۸۷
- مالک، تیمسار، ۹۴
- مجتهدی، ۲۲۲
- مجتهدی، دکتر محمد علی، ۷
- مجد، مهندس سیروس، ۱۰۸، ۲۸۱
- محققی، دکتر حسن، ۲۴۷
- محلوجی، علی اصغر، ۹۹
- مزینی، مهندس مصطفی، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶
- ۱۴۰، ۱۵۱
- مسعودی، محمد علی خان، ۱۰۷، ۲۵۷
- ۲۵۸
- مصاحب، دکتر غلامحسین، ۳۱
- مصدق، دکتر غلامحسین، ۵۹
- مصدق، دکتر محمد، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۴۳، ۴۴
- ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۱، ۲۱۹
- ۲۴۰، ۳۰۴
- معارفی، تیمسار سرتیپ دکتر، ۱۰۰، ۱۰۳
- معمودی، دکتر قاسم، ۲۳۲
- معمودی، فتح‌الله، ۲۹۶
- معینی، مهندس قاسم، ۱۲۰، ۱۲۱
- مفخم، دکتر جمشید، ۴۰، ۴۴
- مقتدر، عبدالحسین، ۹۱
- مقدم، دکتر غلامرضا، ۹۵، ۹۶
- مقدم، دکتر محمد، ۲۰، ۵۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
- ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
- مگنس، ۱۹۳
- ملک یونان، مهندس، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
- ملکزاده، ۸
- ملکی، دکتر محمد علی، ۱۷، ۱۸
- منصور، حسنعلی، ۳۵، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷
- ۱۱۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۹
- ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۴۹
- منقح، مهندس امیر ناصر، ۲۹۷
- مهودی، دکتر، ۳۲، ۳۳
- مهودی، شیرین، ۲۶۸
- موسوی، سناتور سید اسدالله، ۱۰۴
- موسوی‌زاده، مهندس، ۴۴
- موقر، محسن، ۲۴۲، ۲۴۳
- میراشرفی، ۱۱۴
- میگده، مهندس غلامحسین، ۴۰، ۱۶۸
- مینائی، دکتر احمد، ۴۴، ۵۳
- میهن، شاپور، ۲۵۶
- ناتل خانلری، دکتر پرویز، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱
- ناصر، علی اصغر، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۵، ۸۸
- ۹۱، ۹۳
- ناظمیان، لیلی، ۲۹۱
- نخعی، امیرحسین، ۱۵۲



۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴  
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶  
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶  
وارن، ویلیام، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵  
۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲  
۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵  
۶۷

وئوق، مهدی، ۸۱

وحیدی، دکتر ایرج، ۱۷۶، ۱۸۸  
وزیر، دکتر شاهقلی، ۲۵۲  
وکیلزاده، مرتضی، ۱۲۴، ۱۲۸  
یزدانپناه، تیمسار، ۱۶۵  
یزدانی، ۹  
یزدی، شرافت، ۲۹۸  
یگانه، دکتر ناصر، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۹  
یمین افشار، مهندس، ۱۳۰، ۲۳۲  
یوسفی، حشمت، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۶۷  
۲۸۴، ۲۸۶

نخعی، قدس، ۸۷  
نصیرزاده، عالم، ۱۵۳  
نصیری، تیمسار سپهبد، ۱۸۶، ۲۴۵  
نصیری، دکتر محمد، ۱۵۶  
نقیسی، احمد، ۱۲۳  
نقابت، ضیاءالدین، ۱۵۴، ۱۵۵  
نیک پی، دکتر غلامرضا، ۲۱۴  
نیکبخت، ۲۹۹  
نیکپور، منوچهر، ۶، ۴۴، ۵۳، ۹۹، ۱۱۸  
هاشمی نژاد، تیمسار محسن، ۲۴۶  
هدایت، مهندس خسرو، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۰  
۱۴۱، ۱۴۶، ۲۰۶  
هدایتی، دکتر هادی، ۲۲۰  
هرمزی، فرهاد، ۲۹۶  
هریس، فرانکلین، ۱۲، ۱۶  
همایونفر، مهندس ابراهیم، ۲۴۷  
هندرسن، لوئی، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۶۰، ۶۱  
هویدا، امیر عباس، ۳۵، ۹۵، ۱۲۱، ۱۶۶  
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۱۱